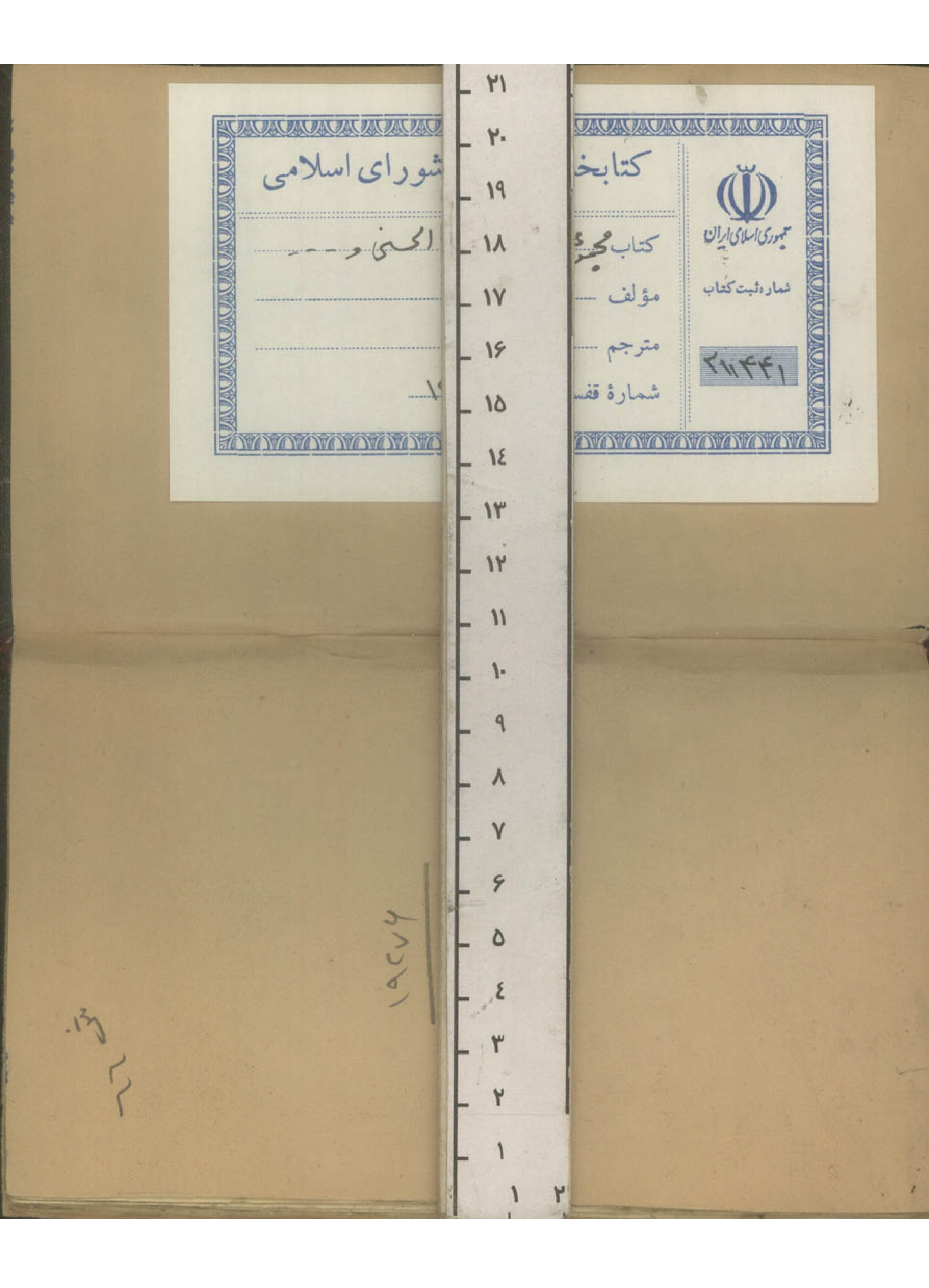


کتابخ شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مجمو الحسنی و
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفس
شماره ثبت کتاب
۲۱۱۴۴۱
۱۹۲۷۶

بسم الله تعالی

و در بعضی از کتب مذکور است که چون امیر المؤمنین علیه السلام
از جنگ جمل مراجعت فرمود معویه نامه بآنحضرت نوشت
بسم الله الرحمن الرحیم امّا بعد فقد اتّبعت ما یضرّک وترکت
ما ینفعک وخالفت کتاب الله عزّ وجلّ
وسنّة نبیّه وقد انتهی الیّ ما فعلت بحواری
رسول الله طلحة والزبیر وامّ المؤمنین عایشه
لارمینّک بشهاب لا تطفیه الماء ولا
تزعزعه الریاح اذا وقع وقب ثقب واذا
النصب فلا یغرّنک الجیوش واستعدّ
للحرب والسلام چون نامه آن مردود بشهریار معمور رسید
بشرف طالعه اقدس مشرّف گردید جواب نامه آنلعین را مقرر
فرمودند نگاشته و در بیان آورده اند و صورت نامه مبارک
اینست

بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله وابن
عبده امير المؤمنين علي بن ابي طالب اخي
رسول الله ووصيه وابي الحسن والحسين
وقاتل جدك وعمك وخالك انسيت
قومك يوم بدر والسيف الذي قتلتهم
به هو معي يحمله ساعدي بثبات من صدره
وقوة من بدني كما جعله النبي في كفي و
نصرة من ربي ما استبدلت بالله ربا ولا
بالاسلام دينا ولا بمحمد صلى الله عليه وآله نبيا
ولا بالسيف بدلا فبالغ في دعيك واجتهد
ولا تقصر فقد استحوذ عليك الشيطان واستفزك

الجهل والطغيان وسيعلم الذين ظلموا اي
منقلب ينقلبون ورسولی سخنور که در طریقه رسالت
تمام دوررویه سفارت شهره ایام از اهالی فوز و فلاح بود
دوزخ چهره اصحاب صلح و صلاح نام نایش طرماح و عداوت و کینه معویه را
حلال و مباح میدانست از خانواده جود و کرم بود فرزاده عدی بن
حاتم جثه اش جسیم و طویل وادیب بی عدیل مردی بود مردانه و در
یکتایی در رشاقت کلام سخنورانش کمینه غلام و در فصاحت بیان و طلاقت
تبیان افصح انام شاه ولایت او را بجهة رسالت شام پسندیدند
و از برای ملاقات آن بدفرجام برگزیدند و نامه معویه را باو دادند
و بجانب شامش فرستادند و شتری تیزرو که بختی چرخ در مقابل
رفتارش کند و در نهایت چالاکی و روش تند بود بجهة سواری او معین

کم

که بسرعت و شتاب بجانب مقصود عزیمت در شب و روز در حرکت
مسارعت و طی مسافت نمایند طرماح نامه را ستاند و زبان
بسمعاً و طاعتاً و حباً و کرامةً گشاد و سوار گشته بتعجیل هر چه
تمامتر مرکب میراند و همه جا در مشق سؤال و جواب بود تا بحوالی
دمشق رسید از قضا در آن زمان معاویه علیه اللعنة والهاویه
با جمعی از خواص که بشقاوت و شرارت اختصاص داشتند مانند
عمرو بن عاص که شیطان را ملجأ و منبع بود و مروان بن حکم ضلالتش
محکم و [illegible] که عم معاویه را دخیل و کفیل بود و ابوالاعور سلمی
ابوهریره الدوسی که از حلیه بصیرت عور و عاری از بهر هر کاری
و شعور بودند در بستانی از بساتین شام تفرج مینمودند بوستان
از وجود منحوس آن ملاعین از طراوت رفته و خضارتش
به افسردگی و پژمردگی مبدل گشته و هر یکی از آن ناکسان
در

در آن بوستان بکنجی افتاده و بی شعور و لایعقل کلاه و دستار
بیکسو نهاده گاهی که از ایاغ شقاوت تر دماغ میگردیدند باطراف
باغ در طواف مشغول بودند ناگاه نظر آنها در صحرا باعرابی افتاد
که بر شتری سوار و بشتاب میراند که صرصر بگردش نمیرسید قوی هیکل
بود و در روش مستعجل طویل القامت بود و جلیل المرتبت
دیگر ندانستند که کیست و فرستاده کیست با خود گفتند که باید
او را نزد خود خواند و با او سخن از هر باب راند اسباب فراح و نشاط
است و مایه سخریه دانند طرماح دیگران کوردلان غافل از این معنی
لایعقل هر بیشه گمان که خالیست شاید که پلنگ خفته باشد
عمرو عاص از آنها پیش افتاده و نزدیک طرماح رفته و از روی مزاح
از او پرسید هَل خَبَرٌ عِندَكَ مِنَ السَّمَاءِ یعنی از آسمان
آیا از آسمان چه خبری داری فَقَالَ نَعَم پس طرماح گفت بلی
الله

الله في السماء وملك الموت في الهواء
وامير المؤمنين في القفاء فاستعدوا لما
ينزل عليكم من البلاء يا اهل العداوة
والشقاء عمرو عاص پرسید که از کجا میائی طرباح گفت
اقبلت من عند حر تقي نقي زكي رضي مرضي
گفتند بنزد که مامور و مقصود تو کیست گفت اريد الردي
المؤذي الذي تزعمون انه اميركم عمرو عاص
چنین فصاحت و بلاغت ازو شنید و دید لسانا جريا
وكلاما جوهريا ذلق طلق يتكلم فلا يكل
ويرد الجواب فلا يمل عمرو عاص را حیرت برد
افزود و رقعه بمعاویه نوشت اما بعد فقد ورد
من عند علي امير البررة اعرابي بدوي له

لسانه فصيح وقول مليح ومعه كتاب فلا تكن
غافلا ساهيا خلاصه مضمون آنکه عمرو عاص از طرباح
سعادت اختصاص پرسید که از آنجهت تراچه خبر طرباح گفت
خداوند جل وعلا در سموات است وملک الموت که قابض ارواح
کاینات در بالای سر شما ایستاده و بر زبان سهو دیده کشاده
شاه مردان و شیر یزدان شمارا در قفا است وی در کمین
منافقان ستمگران بیشرم و حیا پس مستعد باشید
که نازل میگردد بر شما قهر قهاری و بلای ناگهانی حضرت باری
عمرو عاص پرسید که از کجا میائی و بکدام ناحیت بار اقامت
میگشائی گفت از جانب امام برحق و پیشوای مطلق سرور احرار و
سردار ابرار شاه متقی و شهریار زکی نقی که مکارمش رضی و وصی
پیغمبر محمود است و امیر مؤمنان گفت نزد که مامور و غرضت

ازو ردو چه مطلب و مقصود گفت نیز دمی و رخود مایه مامورم که
پست ترین پایه است در شیطانش هیچ عدو ذات است و اذیت
و اضرار مسلمانانش مقصود و کارش با مردم پیکار است و پیوسته
محی و عیش کار ضلال و طغیانش شعار و از این عملش گرم بازار
بزعم شما اینکه بر شما امیر است و امارتش ویران ساز عمارات
دجور صغیر و کبیر عمرو عاص خود فصاحت و بلاغت او را شنید و دید
که در زبان آوری و تکلم جری است و از بیم و هراس عاری و بری
کلامش چون جواهر ثمین آبدار است و زبانش چو گوهر الماسش هموار
با ترصیع و تجنیس قرین در جواب چنان تر زبان شد چو ماهی در آب
زبان آور است و سخنوران از او عاجز و مضطر و عمرو عاص
بمعاویه نوشت که در این وقت از جانب امیر مومنان علی بن
ابیطالب اعرابی بدوی وارد که تقریر و بیانش از زبانه خود توصیف
و بیان فصاحت و بلاغتش بیشتر از احاطه تحریر و تبیان و با او

نامه

۵

نامه ایست که بهمه توهم آورد غافل از آن مباش که سخنانش جگر خراش است
و اطوار کردارش چون سوء الماس فرقه خطر را ملک پاش
که این قاصد پاک یزدان بود   باو راز گفتن نه آسان بود
پس چنین طرماح دانست که این ناکسان از اعوان و انصار معاویه جهال
نگارند نشتر خود را خواباند و با ایشان همزبان گردید تا عمرو عاص متکلم بود
تا معاویه اوضاع خود را تغییر داده اسباب جلال چید و در مسند امارت نشیند
پس چون رقعه و خبر بمعاویه رسید اسباب تجملی را بهم چید و برچید و برای طمطنی
خود رفته اساس ایالت را فرو چید پسر ولد الزنای خود را که یزید پلید بود امر نمود
که سرادقات نکبت آیات بر پا نمودند و از پارچه های دیبا مجلس آراستند
و با انواع زینت ها پیراستند بعد از آن عمرو عاص و ملازمان طرماح را برداشته
بجانب سرادق آن فاجر فاسق قدم گذاشتند پس چون بانجا رسیدند طرماح گروهی
چند دید متلبس بلباس سیاه و از سر تا پای ایشان سیاهی و تیرگی نمودار

و الوان

و اثواب ایش زنخی سرکه دودش ز ظلمت آلوده دید و پر دود طرماح
گفت مَا لِقَوْمٍ كَأَنَّهُمْ ذُبَابَةُ الْمَالِكِ فِي ضِيقِ الْمَسَالِكِ
جهان و مکان دیو فرسای بود زمین در زمان اهرمن زای بود تخجیر نخجیرگیر
آمد یزید پلید را دید که در آیی اهرمن وار نشسته و مانند دیو دژم بهیبت
عفریت سخن سر اکشته بعلاوه کراهت منظر بود دماغ آن علامت
ان لعین خبریتی بود از فراخی گلو بصوت درشت سخن گو تو گوئی
غولی بود رهزن و بربخرن بهنگ مه مردوزن طرماح را از دیدن
آن مفتاح ابواب نیران ریاح تغیّر و ملال در سرایر تیغ خاطر دران
و افتتاح سخن را بدین بیان نمود مَنْ هٰذَا الْمَيْشُومُ ابْنُ الْمَيْشُومِ
الْوَاسِعُ الْحُلْقُومِ الْمَضْرُوبُ عَلَى الْخُرْطُومِ یعنی این شوم
پسر کدام شوم است که شامت از رخسارش ظاهر و معلوم
و از فراخی حلقومش زشتی کلامش مفهوم و ضربتش بر خرطوم
و قریحه

و قریحه‌اش از قرحه دماغ نخجیر اهرمن بد مرهم با و گفتند ام و گستاخی منهی
کرانمی جوان یزید پلید است و شیطان حرید را امیر بد نخجیر طرماح ان لعین را
شناخت در جواب گفت لَا زَادَ اللّٰهُ عِزَّهُ وَلَا بَلَّغَهُ
مُرَادَهُ یعنی رازق عباد روزی و توشه او را زیاده نکند و مراد او بکام
حرامش برکرم سازد و بعد از آن طرماح بر یزید پلید سلام کرد آنمردود جواب
سلام او را داده و گفت اِنَّ اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ يُسَلِّمُ عَلَيْكَ
یعنی امیر فاسقین ترا سلام داده و پرسش نموده طرماح گفت امیر مومنین
و خلیفه زمان در کوفه فیض بخش سالکین و مکان است و سلام او بامن است
یزید با و گفت حاجت تورا حاجت و مطلب باشد بنما بازگو و تقاضا
از من باز جو که مطلب تورا روا سازم طرماح گفت از جانب مظهر العجائب
اسد الله الغالب نامه بمعاویه دارم و ملاقات او را طلبیدم که نامه
امیر مومنان را باو رسانم و جواب گرفته معاودت نمایم یزید پلید
آن جوان سعید را بمجلس خاص پدر عنید خود رهبری نمود وارد مجلس
گردید موزه از پای نکشید و نعلین بیرون نیاورده با موزه
وارد

دارو گردید ملازمان معاویه گفتند که فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ طرماح
بجانب نعلین وی رخود نگریسته از روی تعجب گفت هٰذا
لوادٍ المُقدّس فاخلع نعلی یعنی آیا این وادی مقدس است
که باید نعلین را طرماح چون نظر نمحه معاویه را دید که فرعون
سان بر سریر نشسته و دود از چهره شقاوت اندوهش بفلک
پیوسته ارکان دولت بکنت آتش در کنار او گرفته و اعیان
خدمتش مانند کید وغون در حوالیش صف بسته طرماح بر گوشه
طبع آن ضلالت ارتباط ایستاد و گفت السّلام علیک
ایها الملک العاصی معاویه گفت و یحک یا اعرابی ما منعک
ان تسلّم علیّ یا امیر المؤمنین طرماح گفت ثکلتک امّک
نحن المؤمنون فمن امّرک علینا یعنی معاویه گفت وای
بر تو ای اعرابی چه چیز ممنوع ساخت ترا که مرا بنام امیر المؤمنین
سلام ننمودی و طریقه جسارت در اینجا بیهوده طرماح خنده
و گفت

۷

و گفت مادرت بعزای تو نشیند ما همه مؤمنانیم و در زمره اهل ایمان
تو را برما که امیر کرده و کدام جاهل تو را باین اسم نامیدن بر زبان آورده
گویا این فقرات از روش روانش بگوش اهل هوش میرسید معاویه
گفت با معک یا اعرابی طرماح گفت کتاب کریم معاویه گفت
ای اعرابی از نزد که میآئی و با تو از نامه و پیغام چیست و انجناب لکنت
طرماح گفت
زدرگاهی آیم که رب ودود   بان در نظر ستده و بادم درود
نظم
به بیعت و گه آن بارگاه بسر نهد کیسو د خورشید و ماه   بان بارگه عرش تا رخ نسود
از شرف عرش رب ودود   ز پیش خداوند خرم بهشت
روانم بد فرخ سوی دیو زشت   رسانم ز وارای نیزدان پیام
بابلیس وارونه بد لگام   بابلیس وارون بی کیش
پیام آورم از جهان آفرین   از نزد امیر مؤمنان میایم و نامه کریم
که با حضرت انّی اُلقی الیّ کتاب کریم است و مصداق انّه من
سلیمان

من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم معاویه کفت
بمن وکتاب کریم را بنهیم طرماح کفت چرا ارف طرکران است
وبرطبع ملالت بیکران که پای بر بساط تو نهم وکتاب کریم را بدست
تو دهم زیراکه این بساط با عاصیانش ارتباط است ودر این
مکان ارباب خذلان را در این طب انبساط قرین الصنبط ظمعاق(?)
کفت بوی بر زده اش زبعمرو عاص نمود طرماح کفت هیهات
ظلم الامیر وخان الوزیر یعنی هیهات هیهات از این امیر ظالم
که ظلمش شعار ظلمتش دثار ومظلمه حق رفته کارش بر کردن جان
استوار و دریغ از این وزیر شریر که خیانتش کار و محی صنعتش
با پروردگار آشکار ودر مخالفتش با خلیفه آفریدگار در روزگار
بازکارست معاویه معطل ماند وکفت کتاب خود را به بیرون زده
بمن رساند واشاره تیرید بلیه نمود طرماح کفت ما مر(?)

بابلیس

٩

بابلیس فکیف بأولاده یعنی نزاروید امر ابلیس باشادم و
از دیو پر تلبیس مخالفان در آزار چگونه نامه را بولد تو داده این ننگ را
بر خود روا دارم معاویه کفت بغلام من بده طرماح کفت غلام
سوء اشتری من غیر حق واعطی بغیر مستحق یعنی غلامی
که تو خریده عملش زشت است وخلقش بد زشت خریدن تو او را
بغیر حق وصواب است وبیع وشرای آن بر تو حرام وخلاف طریقه
اصحاب وعطا کرده است بغیر استحقاق معاویه کفت بچه طریق
نامه را از تو ستانم بنظر خود رسانم طرماح کفت از جای بر خیز
واز سود ادب به بیر ابر پیش آمده ونامه را از من ستان وبهیب
حرمت واحترام کرفته بخوان معاویه از جای برخواسته دم پیش
کذاشته آن کتاب شرافت نصاب را که فحی ایات سبحانی بجهه آشکار
آن لعین ناپاک زاد بود کرفت ومتغیر الحال کشته وآشفته احوال شد
مطالعه نمود ودر نزد زانوی خود کذاشت آنکاه کفت کیف
خلفت علی بن ابیطالب طرماح کفت خلفته

بحمد الله تعالی کالبدر الطالع حوالیه اصحابه
کالنجوم اذا امرهم بشیء ابتدروا الیه و اذا نهاهم
عن شیء لم یجاسروا علیه وهو فی باسه یا معاویه
وفی نجدته بطل شجاع سمیدع ان لقی جیشا
هزمه و ازاله وان لقی حصنا هدمه و القاه
وان لقی قرنا سلبه وان لقی عدوا قتله و اخزاه
دیگر معاویه گفت کیف خلفت الحسن والحسین طرماح
گفت خلفتهما بحمد الله شابین نجیبین نقیین عفیفین
صحیحین فصیحین ادیبین لبیبین خطیبین
سیدین سندین طیبین طاهرین عالمین
عاملین یصلحان للدنیا والاخرة معاویه از طرماح
پرسید که چگونه گذاشتی علی بن ابیطالب را و اصحاب
در

در چه حالت بود مشغول بچه شغلی بود طرماح گفت بحمد الله تعالی
آنحضرت در مقر خلافت مانند بدر ساطع و خورشید لامع طالع
بود و اصحاب فدویت انتساب در دور حوالی آنجناب مانند نجوم
هجوم آورده علی الدوام گوش بر فرمان داده و چشم در رکن فرمایش
و امر آنحضرت کشاده در اوامر و نواهی الٰهی سعی و کوشش لا یتناهی می‌نمایند
از تخلف و تمرد آن جرئت نکرده بجان و دل در تمشیت خدمت قیام و
اقدام نموده غبار ابهام از آئینه دل منجلی نمایند و او در سیاست و شجاعت یا معاویه
در خوبی و جمال که دلیریست شجیعی است آفتاب شعاع که شعشعه ذوالفقارش
مانند خطوط شعاعی آفتاب عالم افروز به ابطال رجال و کسر صخرات
دیو خصال از بیم تیغ شرر بارش فراری بهر ولایت بهزیمت رفته هرگاه
با جهانی لشکر برابر آید بنات النعش وار متفرق و آواره دیار ادبار
میکرده و هرگاه حصنی حصین بمقابل عزم جزمش پدیدار آید از صدمات
بکوپال و نیروی اقبالش ویران با زمین یکسان شود کوه در مقابل شکوهش
پر کاه

چه پرکاهی است وسهی و بانی وشر برزبانی از بیم صولتش در زینهار
و غدر خواهی و اگر بلاغت کند دشمنی و هر آینه او را مقتول و از
عمر و زندگانی ملول و نخوتش منفر باید چگونه معویه گفت
چگونه امام حسن و امام حسین را گذاشتی و بچه احوال از آن دو بزرگوار
مفارقت نمودی طرماح گفت الحمد لله الملک المتعال آنها را دیدم
در احوالی که بودند دو سید جوانان بهشت و دو گوشواره عرش
پاکیزه سرشت دو نونهال بوستان رسالت دو نور حدیقه نبوت دو
کرامت دو گلزار امامت دو سرو بلند سهی در شاخسار ریاضت دو
شکوفه لاله زار مهر دو مهر سپهر عفاف دو کوکب درخشان برج
مروت و انصاف دو بدر تابان آسمان عزت و جلال دو اختر
فروزان اوج عظمت و اقبال که اصلاح امورات متعلقه دنیا و آخرت
منوط بوجود مسعود آنها است و قوام امور دین و دنیا از هستی و بودن شان
برپا و هویدا ! از ایشان بود عرش یزدان بپای از ایشان ثبت یزدان برجا

معاویه گفت ای اعرابی فصاحت تو تمام است و بلاغت تو بیشتر از تصور
اوهام و افهام طرماح گفت لو بلغت باب امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب و رایت الفصحاء البلغاء الفقهاء
الظرفاء النجباء الادباء الاسخیاء الاصفیاء
لغرقت فی بحر عمیق لا تنجوا من اللجنة یا معاویه
اگر تو بباب السعاده امیر مومنان رسی و بحضور دربار جهان مدار شرفه قرین
شوی خوان نعمت غیر مترقب تو را میسر شود هر اقبالت در بر آید خواهی
دانست که معانی بیان فصاحت چیست و مختصر تلخیص و مطول
تدریس بلاغت و ملاحت کیست در آنجا نگاه فصحاء ظریف و بلغاء
ظریف سخندان ادیب و فقهاء النجیب اسخیاء صاحب جود و کرم و
اصفیاء عالیهم هستند که دلایل الاعجاز گلشن راز را مفتوح ند و مفتاح
العلوم کتاب آداب و رسوم المفصل هر آینه در بحر استغراب و استعجاب
غریق و در لجه عمیق ~~معاویه گفت~~ فصاحت آنها با حیرت

رفیق نخواهی بود و هرگز از آن قلزم ناپیدا کنار نجات نخواهی
یافت الیعاویه عمرو عاص معاویه گفت که این اعرابی بدویست می
طمع آن در زر و سیم زیاده از حد میباشد چنانچه او را بزر و خواسته
فریفته و بتکلفات سلطان او را اخرتم و آراسته بنجانی خیالی مبتلایم
که از تو خوشحال و بعد از این تو را تعریف و در مراتب قدر تو توصیف
نماید این سخن را غنیمت درمیانه آشنا و بیگانه ورد زبان است
زر بر سر فولاد نهی نرم شود و لطرماح گفت که ای اعرابی چنانچه امیر خواسته
باشد که تو را بزر و خواسته اصلاح کند و از احسان باب امتنان می
برخ تو گشاید آیا در رد و قبول چه خواهی کرد و چه مقال در میان
خواهی آورد طرماح گفت أُرِیدُ قَبْضَ رُوحِه مِن جَسَدِه
فَکَیفَ لا أُرِیدُ قَبْضَ مَالِهِ مِن یَدِه یعنی خواهش و تمنای
من اینست که روح او را از بدنش قبض نمایم و نفس او را که محض
حیات است قطع کنم چگونه نخواهم که مال او را از دستش بیرون آرم

و در

حاجب

و در قبضه اختیار خود آرم در کار خیر هیچ استثنا نیست معاویه امر کرد
که ده هزار درهم تحفه آرند طرماح سر بزیر افکند بعد از آن معاویه گفت
میخواهی اندکی دیگر از زیاده کنم طرماح گفت زِدْ فَإِنَّ اللهَ وَلِیُّ
مَنْ زَادَ یعنی زیاده کنی که خدا دوست میدارد زیاده کنندگان را
معاویه گفت ده هزار درهم دیگر برای او افزایند و باب احسان بر چهره
او گشایند و لطرماح گفت که باز خواهش داری که این جوایز را
زیاده کرده‌ام طرماح گفت واجعلها وِترا فان الله یحب
الوتر یعنی جفت خوب نیست و نزد اهل حکمت مرغوب نباشد خدا
طاق را دوست میدارد و معاویه گفت سی هزار درهم از برای او
بیاورند زمانی طول کشید طرماح سر بزیر انداخته خاموش بود و پس
از آن سر برداشته و گفت ای معاویه از برای مهمان اعطاف صدر دولت
نه استخفاف و حرمت مهمان قاعده است موافق شریعت او
و انصاف معاویه گفت مگر چه واقع شده طرماح گفت

از

ازین جواب تو اقتدا و زمان منتج و رکت و اثری ظاهر نگشت انچه
نوع اکرامی است که نه توجی بلغنی و نه مے اَلْاِنْتِظَارُ اَشَدُّ
مِنَ الْمَوْتِ معویه گفت برودی زرها را آورند و تسلیم طرماح
کردند طرماح زرها را گرفته و ساکت گردید و دیگر حرفی بر زبان
نیاورد به عمروعاص گفت چگونه سخا و جود امیر ما را احمی بلغی طرماح
گفت هٰذا مال المسلمین مِنْ خزانة رب العالمین
اَخَذَهُ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِ اللّٰهِ الصّٰلِحِیْنَ یعنی این
مال مسلمانان است از خزانه پروردگار عالمیان و گرفته است
او را بنده از بندگان شایسته خدا مگر نشنیده که وارد شده
که المال مالی و الفقراء عیالی انگاه معویه متغیر
خود گفت اُکْتُبْ جَوَابَ کِتَابِهٖ فَوَاللّٰهِ لَقَدْ
اَظْلَمَتِ الدُّنْیَا عَلَیَّ بِحَذَافِیْرِهَا وَمَا لِیْ بِهٖ طَاقَةٌ
یعنی بنویس جواب نامه او را پس قسم بخدا که هر آینه این عرابی
سراسر

سراسر دنیا را بر من تیره و تار ساخت و برارت بیش از پیش انداخت
مرا طاقت برابری او نیست و اوقات مرا بحد تلخ ساخته که
تقریر نمی توان کرد کاتب قلم برداشت و بگفته معویه نوشت
بسم اللّٰه الرحمن الرحیم من عبد اللّٰه و ابن عبده معویة بن ابی سفیان الی
علی بن ابیطالب اَنَّ عدد جیوشی کالنجوم ما تسع فی الارض
ولا فی النجوم او کالف حمل خردل تحت کل خردل الف مقاتل
یعنی نامه است از بنده معاویه بن ابی سفیان بخدمت شاه مردان
اسد اللّٰه الغالب علی بن ابیطالب خلاصه مضمون نامه اینست بدرستیکه
شماره لشکر من چنین ستاره فزون از شمارست و بیرون از تصور
اوهام و فکر نه زمین را گنجایش آن لشکر است و نه آسمان را
وسعت ان عسکر یا انکه لشکر من بمثابه هزار خروار خردل است
که در کنار هر خردلی هزار نفر از مردان مقاتل باشند. چون
طرماح مضمون را فهمید بسیار خندید و قاه قاه خنده اش
دکمه

بفلک رسیده چنین صد و خنده او را بر سیدند گفت والله یا
معویه ان علیًا کالشمس اذا طلعت خفت النجوم
وله دیک هو الاشتر یلتقط الجیش بخشومه ویتحفظه
حوصلته یعنی بخدا قسم ای معویه امیر مومنان علی بن ابی
طالب آفتابیست تابان و ماهیست درخشان و چنانچه
آفتاب طالع شود جنود انجم و اختر از نظرها نهان و از دیدها پنهان
و از برای آن بزرگوار شیریست خشمناک و خروسی است
بیباک که بمحض ملاقات عسکر ترا چون دانه خردل از زمین
برمیچیند و بمنقار گرفته در حوصله خود میسپارد و از آن مقالات
معاویه غضبناک گردید و بکاتب گفت که هیچ منویس
عمرو عاص بطرماح گفت که ای بدوی این چه فصاحت
که بکار میبری و این چه زبان آوری و سخن گستری است که نمی
گذاری که جواب نامه را نویسند و کار را بانجام رسانند طرماح

طرماح گفت چگونه از فوز و فلاح دست بدارم و عمل واجب و مباح را
واگذارم حال که شما اصرار دارید مرا بحرف نمیگذارید سخنی دارم ولی
ناگفته تا به لب از این سخنی نگویم و راه صدق و صواب نپویم چون
چنان دیدند نامه را نوشته و تمام نمودند طرماح از آنجا روانه
گردید معویه باصحاب خود گفت اگر من جمیع اموال خود را بیکی از شما
دهم سهل است که منت حیات بر شما نهم هزار یک آنچه این مرد در
شأن صاحب خود تقریر و باین نوع دلپذیر حکایت نمود و در کلام
داد فصاحت داد آیا شما می توانید شمه از آنرا در میان
آورید این مرد فرخنای جهان را بر من تنگ و عالم را در چشم من تیره
و تار ساخته از خرمی فرسنگ فرسنگ بدورم انداخت شنیدم
علی بن ابیطالب با اینها چه نوع سلوک کرده و آنها را چگونه
پرورده که این طور ثابت قدم در خدمت او می ورزند عمرو عاص
گفت که اگر تو را ای معاویه آن قرب و منزلت از حضرت
پیغمبر بودی که علی بن ابیطالب را هست یا اگر تو بر حق می بودی

چنانکه

چنانکه علی برحق است ما زیاده از آن اعرابی مراسم رسالت و خدمت
بجا می‌آوردیم و بساط ارادت در نزد تو میگستردیم پس معاویه
گفت فض الله فاک وقطع شراسیفک والله لکلامک
اشد علی من کلام الاعرابی   شکند خدا تعالی دهان تو را
قطع کند استخوانهای پهلوی تو را که این شدت سخن تو بر من دشوار
تر است از سخن آن اعرابی

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا ٢ وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا ٣ وَ
السَّابِحَاتِ سَبْحًا ٤ فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا ٥ فَالْمُدَبِّرَاتِ
أَمْرًا ٦ يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ ٧ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ ٨
قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ ٩ أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ ١٠ يَقُولُونَ
أَإِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ ١١ أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً
١٢ قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ ١٣ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ
١٤ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ ١٥ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى ١٦
إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ١٧ اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ
إِنَّهُ طَغَى ١٨ فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى ١٩ وَأَهْدِيَكَ إِلَى
رَبِّكَ فَتَخْشَى ٢٠ فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى ٢١ فَكَذَّبَ وَعَصَى
٢٢ ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى ٢٣ فَحَشَرَ فَنَادَى ٢٤ فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ
الْأَعْلَى ٢٥ فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى ٢٦

(١٢) كه دوغمه و يريلمه‌يه جميع بندره كه الله طرفندن بيدان داورينى حفظ
ايتدر حرامه مرتكب اولان قران ٣٣ هر كيمكه حضرت الله دن خوفنده
قورقه والله حضورينه كله‌جق قيدان قيلدى ٣٤ اونه ديلركه داخل
اولدى بهشته سلامتله ايله جميع آفتلردن بوكون ابديته ليك كونيدر
داخل چيقاق يوقدر ٣٥ اونلر ايچون بهشتده جميع ايستديكلرى
شيلر وار عملو ايجيو وجميع لذتلر آيارو بزم يانمزده اونلردن
خيالنه كلن شيلردن داخيده آرتيقى وار ٣٦ واونلردن نيچه
چوخ هلاك ايتديك اوطايفه‌لردن كه اهليكه‌دن قوتجه چوخ
قوتلو ايديلر نقب قازديلر شهرلرده محكم داغلرى و داشلرى قاردى
اوزلرينه ايو تلكه‌يلر ايا اونلردن اوتيرى اولوبدى قاچمق يرى
واردر ٣٧ بونده بوشنده هر آينه يارآدرلك عبرت واردر اوكسه
كه اونون قلبى وار ايشيديلنى آنلادر يا اكه قولاق آصار
وادحاضر در الشدب آنلامقه ٣٨ كوكلرى ير واوزلرينده
اونلردن آراسنده در آلتى كونده متنده خلق
ايتديك بزه هيچ يورغونلق ايتشمدى سنرك بزه حق

ايدنده

(٢) إن في ذلك لعبرة لمن يخشى ٢٦ ءأنتم أشد خلقا أم
السماء بنيها ٢٨ رفع سمكها فسويها ٢٩ وأغطش
ليلها وأخرج ضحيها ٣٠ والأرض بعد ذلك دحيها
٣١ أخرج منها ماءها ومرعيها ٣٢ والجبال أرسيها
٣٣ متاعا لكم ولأنعامكم ٣٤ فإذا جاءت الطامة
الكبرى ٣٥ يوم يتذكر الإنسان ما سعى ٣٦ وبرزت
الجحيم لمن يرى ٣٧ فأما من طغى ٣٨ وآثر الحيوة الدنيا
٣٩ فإن الجحيم هي المأوى ٤٠ وأما من خاف مقام
ربه ونهى النفس عن الهوى ٤١ فإن الجنة هي المأوى
٤٢ يسئلونك عن الساعة أيان مرسيها ٤٣
فيم أنت من ذكريها ٤٤ إلى ربك منتهيها ٤٥
إنما أنت منذر من يخشيها ٤٦ كأنهم يوم يرونها
لم يلبثوا إلا عشية أو ضحيها

(١) خبری و خبر ایلیه بحثی لیک ایتمکی حدندن تجاوز ایدن و شک ایدنلر
اللهدن پیغمبرینی حق اولدقنه ٢٦ اونلر دینی بر ضعفتی وار که اللهیه ناحقه
الله بر کراری اتدیرادونی شوتوعد ایه اکون ٢٧ اونون یولداشی اولان
شیطان که تکه لی اغوا ایدر دیر ا ربیم اللهم من اونی اطغیان
ایتدیرمدم و منم طرفمدن اونلار ازور اولدیلر ا اما اوزی اغلان ن
اوزاق اولدی ضلالتده اولدی اوزاختیار ایله ٢٨ الله تعالی بیورار
منم یانمده بربر بیرایله عداوت و دشمنلیک ایتمیون و تحقیق من
سیزون طرفیه قورخوزان پیغمبر کوندردوم دنیاده سیز اونون سوزینه باخمادز
٢٩ منم سوزیمه تغییر و تبدیل اولماز بیزه جزا و پرمشدر که هر کس پیغمبرلردن
سوزینه مخالفت ایدسه یری جهنمدر او سوز اوز قوتنده باقیدر
و منم اوزمنده بنده لریمه ظلم ایدن دکلم هر کس هر نه ایشلسه اوز عملی جهتنه در
٣٠ او کونده جهنمه سوز ویرک آیا دولدون سنه آتلدیغن بنده لرون
جوخلقندن جهنم ویره که آیا کنه ارتیق قالدی وار لوقدر آدم
که جهنمه داخل اولوب کنه جوله آدم قالوبدی یا انکه قاراییله کنه
کوندر ٣١ و بهشت پرهیزکارلره یاخون اولدلر و بهشت
مؤمنلره اوزاق دکلدر ٣٢ بو ذکر اولنان اوز ادور
که

(٢) ملکلر حقنده روحلرین قبض ایدر یا عجبا حکنبر شو تقریر بونلردن اینسانلر
١ آیت نازعات اسقرتون آرا تاقلرینون و درلرینون هر طرفندن بدنلرینی کافرلرین
زحمتله جیخارولر یا او ملکلرکه یولدوزی جکر برافقدن اوبریسی افقه
٢ آیت اولسون شو اولانلره یا او ملکلره شادلق ایدنلردر مؤمنلرین
روحلرینی قبض ایدنده اونلردن مقاملرینی ایشتنده کوسترمک ایله
٣ آیت اولسون سوده اوزنلره یا او ملکلره که تسبیح ایدنده بر نوع تسبیح
ایتمک یا اینکه مؤمنلرون روحلرینی آرالق ایله چکوب اونلری راحت
قویارلر سوده اوزن کمی افرنی راحت ایدن کمی یا اینکه او ملائکه نازل اولدقده
کوکدن سرعتله سوده اوزن کمی ٤ آیت اولسون او کسلره که سبقت ایدنلردر
او ملائکه لره که آدم اولادندن قباق سبقت ایدیلر خیر عملده یا او مؤمنلره که
سبقت ایدیلر اوز حقلرینه یا او آتلره که بعضی بعضیسنه جهادده سبقت
ایدره ٥ آیت اولسون الشیره تدبیر ایدنلره او ملائکه لره که تدبیر ایدنلردر
بنده لرون امرینه عبارتدر درت ملکدن (١) جبرائیل موکلدر یللره
(٢) میکائیل موکلدر یاغشه و نباتاته ٣ عزرائیل موکلدر قبض روحه
٤ اسرافیل موکلدر خلقی حشره دعوت ایتمکه جواب قسم بودرکه
٦

هر آینه سیز مبعوث اولوب حساب چکیلرسز [illegible] اوکونده که [illegible] حرکت ویرر

و حرکت ویرن جمیع یرلری زلزله ایدر ۷ اوتون والنجه کلر داخه کلنی نفخ صور

خلقی حشره جمع ایدر ۸ جمیع قلبلر اوکونکه کونده قورقار ۹ اونلرک

کوزلری خشوع و ذلیل لک ایدلر ۱۰ اونلر زیاده دیر دیلرکه آیا بز

اولدقدن صوڭره اوّلجی حالتمزه قایدالورمک ۱۱ البکه بز چوروش

سوڭکلر اولدوق کنه تازه دن دیریلوب حشره کلورمک ۱۲ دیدیلر

اکر جهت دیندر دو عزراله اوزمان بزیم قایتماقمز زیانلی زیانی کتورندر

الله تعالی بیورور ۱۳ پس تحقیق او نفخ صور بر دفعه قرباڭ اوله قدر

اسرافیلدن ایشیدلر ۱۴ اوزمان مخلوقاتکه هاموسی عرصات محشره

جمع اولوب هاموسی بیدارلردر پس اوزمان مخلوقاتن هاموسی عرصات

محشره جمع اولوب هاموسی بیدارلردر ۱۵ یا محمد آیا سنه موسی نک خبری کلدی

۱۶ زمانکه چاغردی اکا اوزینک اللهی پاک [illegible] که طورده و بیوردی یا موسی

۱۷ کیت فرعون طرفینه بر [illegible] طغیان ایتدی و او [illegible] سای [illegible]

ایمان کتورمدی ۱۸ پس و [illegible] آیا سنون ایچون [illegible] بو

[illegible] بخت [illegible] صور طرفده او [illegible]

بخشی عملی یره اوتمان [illegible]

ساعتدن صوڭره بلکه بنده توبه ایده ۱۹ اولرون بهیوشتی حریت لیک [illegible]

کلدی بو [illegible] اولدرکه سن اوندن منع ایدوب قاچوردی و الکلر ایدردی

۲۰ و نفخ اولونار صور اسرافیلده بودر قورخاق کونی که اونلره زیاده [illegible]

[illegible] ۲۱ هامی خلق محشره کلر اوتون هر برالیه بر نفر سورن ملک و

بر نفر شاهد اولان ملک وار سورن ملک اونی زورله محشره کتورر و شاهد

شهادت ایدر بندنون عملرینه دیلرکه ۲۲ هر آینه سن بو کوندن غفلتده

ایدیک فکر ایتمزدیک که قیامتده نه ایده جکسن غفلت پرده سنی

سندن آچدق که دنیاده سنون قلبکی دوتمشدی پس سنون کوزون

بوکون تند کوردر کورسن او شئی که دنیاده ایمان کتورمدین ۲۳

بنده نون همنشینی بولدانشی انسدن یا شیطاندن یا ملکدن

دیر بو اوزا اوکه منم یانمده آماده ور دنیاده منم سوزیمه یا خوب

اطاعت ایتمک لازمدیر ۲۴ ذکر اولان ایکی ملک یا محمد

و [illegible] یا خازن جهنمه دیلرکه [illegible] دشمن [illegible] و حقوق او [illegible]

او [illegible] جهنمه آتون ۲۵ که [illegible] منع [illegible]

[illegible]

۱۲ بونلر مشركلردن قاچي تكذيب ايتديلر نوحڭ قومي و الله اونلري
غرق ايتدي و رس چاهينڭ اصحابي و ثمود كه صالحڭ قوميدر ۱۳
و عاد و هود قومي و فرعون موسى قومنڭ پادشاهي و لوطڭ قرداشي
يعني قومي ۱۴ و ميشه صاحبلري كه شعيبڭ قوميدر و تبّع قومي بونلرڭ هپسي
پيغمبرلريني تكذيب ايتديلر و هپسي عذابه اونلر سزاوار اولدي و عذر
۱۵ آيا بز اوّلكي مخلوقاتي ياراتمقدن يورولدق عاجز اولدوق و اونلري
دها وفقي ايتمكه نجه عاجز اولدروق بلكه اونلر تازه خلقدن شكده و
شك ايدرلر كه اللهڭ صوڭره ده بارده خلق ايتمكه الماز ۱۶ هر آننده بز خلق
ايتديك انسانڭ جنسني و اونلرڭ نفسلري آره اونلره وسوسه ايتمكني و
قلبلرينه واقع اولدن كزلي التيره بيلورز و انسانڭ نفسنه الله اوندن
دها زياده اونه يقينكم علمله و احاطه سيله ۱۷ او زمانكه بلدقلري ايدن
ايكي ملائكه لر هر برينه يتيشركه اكلشوب هر برسي ساغده برسي صولده و اونلر
آيريلمزلر ۱۸ هيچ سوز دانشمازلر كه اونڭ يانده اولدن ملائكه لر
قراول و آماده در آغزندن چيقانه نيري يازارلر ساغ طرفده اولكه ملائكه

يحي

۱۹ كه يازار اولدن شرك ننوسنده و اللهڭ بيركنه اقرار ايدن (۵)
۱۹ و نبيه سنك ايدر اليوم اللهڭ طرفنه پس قرآندن الله‌ڭ وليي
اولدار امرلرڭ انكار ايدن پيش فرعونڭ يانينه كلدي و اوڭا دعوت
ايتدي ۲۰ و فرعونه بيوك معجزه كوستردي عصاسني آتدي اژدها اولدي كي
۲۱ پس تكذيب ايتدي او معجزلري اللهدن اولدوقني و معصيت ايتدي پيغمبره
۲۲ صوڭره دال چويردي معجزه يه باشلدي بوناكه سعي ايدرن يره فساد سالوب
هر طرفدن ساحرلر جمع ايتمكه يا آنكه اژدهادن قورقدي دال چويروب سعي ايدردي
قاچمقه ۲۳ پس جمع ايتدي اوز قومني و قوشوني و ندا ايتدي ۲۴ ديدي كه
سزڭ بيوك اللهڭز منم جبر و جهر ايتدورن هر كه ايسته‌ ۲۵ پس الله اوني
دنيا و آخرتي عذابنه الله ايتدي هم دنياده غرق و هم آخرتده عذابنه دوچار ايدر
۲۶ هر نسنكه بو احوالده كه فرعون حقنده ذكر اولدي هر آننده عبرت و موعظه وار
اوكه كه اللهدن قورقه و حق يه باطل آراسنده فرق ويره ۲۷ اى مشركلر كه
بعثي انكار ايدرسز آيا سزڭ خلق اتمك چتيني در يا كوكڭ خلق اتمك
بو عظمته اولدن كوكي خلق ايتمكه قادر اولدن الله سزي ده بار ده خلق ايتمكه
عاجز اولماز الله بنا ايتدي كوكي ۲۸ اوجا ايتدي آونڭ تقفني يعني
دوزا ايتدي اوني هيچ كنه ثك نه دشكني يوقدر ۲۹ و قرانلق
ايتدي اونڭ كيجه‌سني و خارج ايتدي كوكڭ ايشقني كوندوزده

بو

خبرلرینی که فلان شخص منده فلان عمل عمله کتوردی خیردن یا شردن

٥ ویرن خبر ویرکه بو جهتدندر که سنوک اللهی بیلدردی یره

که او خبرلری نقل اتسون ٦ او کونده کروه کروه لر ابدار مخلوقات

قبردن حساب یرینه یا حساب یرندن بهشته و یا جهنمه

پراکنده ودسته دسته اولان صالح مؤمنلر علیحده

وکافرلر علیحده تا اینکه کورلری ایله کورلر اوز عمللرینک جزاسنی

مؤمن بهشتی کافر دوزخ جهنم ٧ پس هرکسکه ذره آغرلقنده

خیر عمل ایدرسه اونک ثوابنی کورر ٨ وهرکسکه ذره آغرلقنده

شر عمل ایدرسه اونک عذابنی کورر ورأیت الناس یدخلون

إذا جاء نصر الله والفتح ٢ ورأیت ... فسبح بحمد ربک واستغفره

في دين الله أفواجا ٣ ... انه كان توابا

ایلکه سنه اللهک نصرتی کلدی دشمنلریکه ... و دسته دسته

داخل اولدیلر اللهک دیننه ... ٢ دکوردونکه مخلوقات

... صفتلردن اولی ... اللهک حمدینه وجمیع ناقص

٣ پس تسبیح ایت اللهی ... استغفار ایتمک اوطیه ... حضرت

... الله ... اتبع ایتمک ... برآیه ... ایتدی ... دنیادن نقل ...

بو شیلردن اسنادی کوکه دیرک او جهتدندر که بو اثرلر ٢٩ موسی کوک طرفندن

کلور ٣٠ وکوکی خلق ایتدکدن صکره یری دوشدی وغلق ایتدی ٣١

یردن اونک صوینی نهرلر وچشمه لر و اوتلرینی خارج ایتدی که حیوانلر

اوتلردن نفع بولورلر اولاغلر ٣٢ وطاغلری یرده محکم ایتدی ٣٣

یردن اوزوملری وورتلری قلمحیوانلرکزون نفعلندن اوتری

٣٤ ایلکه بیوک بلا کلدی که او کونده کنده کارلره بلا تشر وجهنم اهل جهنمه کیدر

٣٥ او کونده انسان دنیاده معصیته عمله کتوردیکی اشلری دوبنه کتورر خیر وشر

عمل لردن ٣٦ وکورنلره جهنم ظاهر اولور وجمیع خلق اونی

کورر ٣٧ اوکه طغیان ایتدی وحدودن کچدی معصیت ایتمکده ٣٨

ودنیاده ... فانی آخرته اختیار ایتدی ٣٩ جهنم قیداقی یری ذکر

اوکنده کارلره ٤٠ واما اوکسکه قورقدی اللهک حضورنده دورمقدن

دسلوالم جواب ویرکدن دیرک فکر ایتدیکه معصیتدن ... الله حضورنده

... سؤال جواب ایتمکدر ونفسنی نهی ایده حرام شیلری عمله

کتورمکدن ٤١ بهشت قرارگاهدر او نوع بندهلره ٤٢

سندن سؤال ایدرلر قیامتدن که نه وقت اولاجق قدر

اونک قیامی ٤٣ سن اونک وقتنی بیلورسن ٤٤

سنوال

برنکول اولار نحتی عملی اولیوب بس عملی چوخ اولدر ۹ بس

اونون ماوی ومکنی هاویه وجهنم در ۱۰ ونه شی سنه بیلدردیکه

هاویه ندر ۱۱ هاویه چوخ ایستی اوودر که اوندن ایستی اوود یوخ

الله بلمز ایدی که جهنمین اودی اونا تشبیه اولونا بیلر

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ۱ وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ

أَثْقَالَهَا ۲ وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ۳ يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ

أَخْبَارَهَا ۴ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ۵ يَوْمَئِذٍ

يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ ۶ فَمَنْ

يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۷ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ

ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۸

زمانیکه یر زلزله اولونا وحرکت اولونا

شدتلو حرکت ایتمک که قیامت علامتلریندر ۲ ویر جمیع

آغیر شیلرینی خارج ایدر وفات ایدوب دفن اولنشلر دن

اولده دفن اولونان خزینه لردن ۳ ویر یوزینده اولان

انسان ویرنه اولوبدر بیره که بوکونه زلزله ایدیر آیا تازه قضیه

واقع اودوب ۴ بوکون کونده برخبر ویرر اوز

خبر

۲۱

سنون اللهین طرفنده اولونان آخره تیشی بیرر نه وقت دنیا تمام اولوب قیامت

اولور الحق الله بیلیر ۵ ۴۵ بو دار دنیادن عذر دکلدرسن فقط خبردار ان ن

اولکسی که قیامتدن قورخه قورخمالیکه سنونا قورخوتمکدن نفعی وضرر

۴۶ قورخیسللر اوکونده که کوزلری ایله کوروکلری اینی بیله کمان ایدیرلر که کویا

اونلر دنیاده ویا اوده بکر برکیجه یا کوندیز فقط بیر ساعت اکرچه دنیاده

چوخ عمر ایتمش اولارلر آخرتین کوندن دهشتندن اونلار اوزونلوغ وشدتی

حق بلنده دنیانون عمرنی چوخ آز حساب ایدرلر

ترجمه سوره ق

(۱) آنده اولسون قاف داغنه که یر یوزنده اولان بیوک داغلردندر

وآنده اولسون شانی بیوک قرآنه که سز مبعوث اولاجاقسز

یا اینکه محمد اللهین پیغمبریدر ۲ بلکه سنون قومین بونا تعجب ایتدیلر که او

عذاب جنسندن قورخوزان پیغمبر کلدی وکافرلر دیدیلر که بو تعجبلو شیدر

که محمد کیمی فقیر آدم پیغمبر اوله یا اینکه اوندن صوره دیریله

۳ ایلیه ... اولدیک و تورپاق اولدیق آیا بیزدا باره دیریله بیلک بو طور

دیریلمک عقلدن اوزاق اولدن قایتی قدر ۴ الله تعالی

الْقَارِعَةُ ٢ مَا الْقَارِعَةُ ٣ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ
٤ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ ٥
وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ ٦ فَأَمَّا مَنْ
ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ٧ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ٨
وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ٩ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ ١٠
وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ نَارٌ حَامِيَةٌ

قارعه قیامت کوننک آدلرندن بریدر قلبلری دوکوبور یا اللهی
دشمنلرینی کوکلمش اولدر ٢ ندر قارعه ٣ و نه شیئی سنه
بیلدردی که قارعه ندر ٤ او کون که مخلوقات پروانه کبی
پراکنده اولوب بری بری اوستنه توکلر اضطرابدن جبللر
٥ و داغلر آتلمش و ایلاج اولنمش یوک کبی یرلرندن
قالقوب ذره کبی هواده حرکت ایدر ٦ اما اول کمسه
اونوک خیلکش عملی آغر اولدی و حسناتی چوق اولدی
پس او بکندیکی معیشت وکدر آخرتده در صاحبی اولدن راضی
راضی اولدر ٨ و اما اول کمسه اونوک خیلکش عملی
یونکلوه

اوقمزی بنی تولید ایچون حقیقتده بز بلوریک اوجوده کیدر
اولدرون ناقص ایدر و اوندن بن بز بونی بوکلرده
یالمزوه هرشی حفظ ایدن کتاب وار اوکتابده ٤ مونی حق و اولده
یازدوب ٥ ایلکه اولدرحق قرآن پیغمبره کلدی اونی تکذیب ایتدیلر
مکه یاسنده امرلرده دردلر کاه محزون کاه ساحر کاه شاعر دیرلر ٦ ایتی ادلر
یاخیورلر اوزاو اولکه کوکه نه ایتدیک دولدرله زنکلوه ایتدیک
وکولرده اجیق دیوار خلیل شیء اونا نجه واغلر ایتدیکی ٧
نباتاتی شلوق کتیرن قمنن ٤ موسنده کومه کرندیک ٨
بو مخلوقاتی عملی کتوروبک الله طرفنه قیداتی نه لرون ٤ موسمه اللهی یاکیه
کتورمک و نصیحت ویروب بصیرت صاحبی ایتمکدن اوتری ٩ کوکدن
برکتلو صو کوندردیک و صو ایله باغلر و یرده اکلن دانه لر کوکردیلک
بوغدا و آرپه کبی ١٠ و بلند خرما آغاجلرینی که اوچلو برا اونون
چیچکلری وار و بر بر اوستنه تعبیه ١١ بو شیئلری بز کوکردیک بنده لره
روزی اولماق ایچون و اولی شیئلر صو ایله دیردیک تا زودن کوکردیلر
نیجه در قبرلرندن خارج اولماق بونلری دیرلدن الله بنده لری دیرلتمکه عاجز اولماز

ایدنده نه زحمت چکه‌جکلر ۳۹ صبر ایت اوسوزلره که دیرلر
سنوڭ حقڭده و تسبیح ایت اللّهه حمد ایتدیکله کون طلوع ایتمزدن
و باتمزدن اوّل عبادتدر صبح و ظهر و عصر نمازلرندن ۴۰
او کیجه‌نوڭ بر حصه‌سندن آخشام و خفتن نمازلرینی قیل و کیجه
نمازی هم قیل و تسبیح ایت اللّهه سجده‌لردن صوڭره ۴۱ و دیڭله
قیامت احوالنی ایشیت او کونده چاغران شخص یاقین
یردن چاغرر هر چند اوزاق ایسه‌ده اما صورین سسی
ایله کلر که گویا یاقین یردن سس کلور بو آیه صورینی اوفلمقه
بیوک دلیلدر صوره قارشی اوفلیان ملکلر بو آیه‌یه تانق
ایتمزلر ۴۲ او کونده هیبتلو سسی دوغریلق ایله ایشیدرلر
بو ایشیدن اول بو کون قبرلردن خارج اولمق کونیدر ۴۳
بز دیریلدیررز و اولدیررز و بزم طرفمزه در
قایتماق یری ۴۴ او کونده یر اونلاردن آیریلور و یردن
سرعتله چیقارلر بو در حشره کتورمک که بزه آساندر ۴۵ بز یاخشی
بیلورز اونلار که دیرلر سنوڭ حقڭده و بعثنی انکار ایتدکده و سن
اونلاره جبر ایدیجی دکلسن کتور نصیحت قرآن ایله او کیمسه قورقر

بعد از غرق فرعون موسی بکوه طور رفت که با خدای خود مناجات کند چون بپای کوه رسید
فرمان آمد بجبرئیل که ای جبرئیل کلیم ما میاید که با ما سخن گوید گرسنه است از بهشت
بیاور تا بران گرسنه نشیند و با ما سخن بگوید جبرئیل طبق جواهر بیاورد موسی بران
نشسته بر آن کرسی نشست و از خوشحالی در خیالت که کرسی بدو فرستاد حکم شد آن کرسی

سوره اخلاص ترجمه‌سی
بکده یهودی نصرانی مشرکلر حضرت پیغمبره کلوب عامر بن طفیل دیدی بزه توصیف ایت اللّهنی
نه فلزدن در یا کومشدندر یا آغاجدن پس بو سوره نازل اولوب اللّه صاعقه کوندروب
عامری کویدیروب یاقدی و کلوب اونی داخی اولدروب بو سوره نازل اولدی
(۱) دیکل ای پیغمبر اللّه بردر شریکی یوقدور (۲) اللّه بی احتیاجدر و هر محتاجک پناهیدر
(۳) و اللّه ایچون ... و باتی یوقدور که اللّهی اولدیروب خلقه تانتق
اولد (۴) و اوقولو یوقدر نه اولاد و نه بابا کیشی نه عم نه ... دوق کرلک

که نیست هیچ ... تعلیم با حق ... که نکار ... تا القین که این کتاب
حق تعالی است موسی از بنی اسرائیل شصت و نه تن که سران قوم بودند اختیار
کرد ... تا ... التماس کردند صبح که ... یوشع بن نون را
مجلس ... شده بود ... برادر ... هارون را گفت
... و نصیحت

(١)

بعد از غرق فرعون موسی بکوه طور رفت که با خدای خود مناجات کند چون بپای کوه رسید
فرمان آمد بجبرئیل که ای جبرئیل کلیم ما میاید که با ما سخن گوید کرسی آراسته از بهشت
بیاور جبرائیل کرسی نشاند و با ما سخن گوید ای جبرئیل کرسی مرصع بجواهر بیاور موسی بر آن
شده بر آن کرسی نشست و از خوشحالی در خیالات که [illegible] حکم شد آن کرسی
روز روزه بدار موسی [illegible] بطور رود با حق تعالی سخن گوید موسی سی روز متصل روزه داشت
که شب چیزی نخورده بود سی [illegible] رفت [illegible] بوی دهن او [illegible] روزه متغیر شده بود
کراهیت داشت از آنکه با خدای سخن گوید پس [illegible] دفع آن رایحه مسواک کرد
[illegible] مسواک [illegible] ملائکه گفتند ما از تو بوی مشک می شنیدیم که مسواک
دفع کردی [illegible] ده روز دیگر روزه دارد تا آن رایحه عود کند [illegible]
موسی [illegible] که بوی دهن روزه دار نزد من [illegible] مشک نزد خدای پس موسی [illegible] روز را
تمام کرد که آنرا ذیقعده بود و ده روز از ذیحجه پس موسی گفت [illegible] که حق تعالی [illegible]
وعده کتابی داده که شریعت [illegible] باشد قوم او را گفت که [illegible] خداوند [illegible] ترا
کتاب [illegible] ولیکن [illegible] که [illegible] تا [illegible] که این کتاب
حق تعالی است موسی از بنی اسرائیل [illegible] که [illegible] قوم بودند اختیار
کرد [illegible] الشب [illegible] صبح که [illegible] موسی را
[illegible] شده بود پس موسی [illegible] برادر خود [illegible] گفت
[illegible] قوم و [illegible]

(٢)

ایندنده نه زحمت بتیشه جلدلر ٣٩ صبر [illegible] او سوزلره کم و بلر
سنون [illegible] و تسبیحات اللهه حمد ایتکیله کون طلوع ایدندن
و باتاندن اول قبل عبادتلر صبح و ظهر و عصر نمازلرندن عم
[illegible]

الٓمٓ منم او الله که بیلورم و کورورم — الٓمٓصٓ منم الله که [illegible] و صادقم

الٓر او الله کورورم — الٓمٓر منم او الله که بیلورم و کورورم — كٓهيٓعٓصٓ [illegible]

يٰسٓ [illegible] — عين علم [illegible] — ص صبر ایتکیل — طه ای [illegible] یا [illegible] ای طالب حق اوندن

حمٓ — طسٓ [illegible] بودور [illegible] اولان قرآن — ص الصادق پیغمبر — حم حی یا حنان

تا عقلنی
منت [illegible]

[illegible] بندرستکه نزد [illegible] وارد [illegible] و [illegible]
قیدلر اعاق [illegible] اوکونده [illegible] آیرلار [illegible]
سر عقله [illegible] بولدر [illegible] که [illegible] ٥ ٢٠ [illegible]
بیلور [illegible] سنون [illegible] و [illegible] انکار [illegible]
[illegible] ایدی [illegible] مجلسی [illegible] قرآنه [illegible]

إن المتقين في جنات ونعيم ، فاكهين بما آتاهم
ربهم ووقاهم ربهم عذاب الجحيم ، كلوا واشربوا
هنيئا بما كنتم تعملون متكئين على سرر مصفوفة
وزوجناهم بحور عين

بدرستیکه پرهیزکارلر باغلرده ونعمت لرده در لذت آلارلر در
او نعمتلر ایله که اولنلره ویردیلر و اولنلرون اللهی منع قلدی جهنم
عذابندن صقلدی ، اولنلره دیرلر یئون ایچون گوارا اولدن
صدده نه خرا اولدرونه بالقه نا تو شلوق اوتهلو بامق بلده که بیز
دنیاده عمل ایلردر ، او حالده که یرتوندن باتنه صف صف
و بیلی تختلره تکیه ایلرلر و اولنلرا حور اللهی قرتر ویح ایلدک که اولنلرا
برلداشی اوللار

ونصلح آنهر برکاری شایسته صلاح باشد آورده اند که یک شوال اندن در رفتن این
وبیرا بی اما تو موسی گفت حیرانی آی گفت زیرا که ان شفقت نه حق اختیار کرده
تواند ضیافت رکفتم که همه حق تعالی ام وازان کلماتی بشنوم که مید انم نه
بلکه خواهته شد زیرا که مکوینده باحق تعالی را مثل ... تصیب قبل وبر
نی گنیم ومن انا بعقله میتر سم القصه چون موسی بالک نفتاد کس
بیقت کاه رفت سخن گفت با او پروردگار از درخت وگویند درانیوقت
سخن ازاین بشنید ودر مثل آنده که حق تعالی خواست که با موسی سخن کرده
بغرمود با هفت فرسنخ کرداگرد طور ظلمت فرو گرفت چون موسی قدم دران ظلمت
نهاد آن دو فرشته که برقدم موکلند از وی ... نظیر ... او
در آورد وملائکه درهوا السماء عرش عظیم برلوط هر کسی ... تعالی با وی
سخن گفت ودر بعضی آورده اند که او را بیست وچهار هزار کلمه شنوانید ودر روایتی
بمقصد واضح آنست که نود وچهار هزار کلمه بود چون موسی از مناجات فارغ شد
ان معنای کی که در بردنا محجاب السماء بوده کفتند ای موسی ما چیزی شنیدیم اما
ندانستیم که او از صفات حق بود یا مخلوق تا با حق ابلاغ سنه بجش بر نه بینم تصدیق
ان نکنیم هرچند موسی ایشانرا گفت ودیدن حق سبحانه از بی الاذب قبول نکرده
ملکشد الله سؤال الرؤیت بکنی ناچار جدا بود پس موسی بزبان قوم قال رب
ارنی انظر الیک گفت ای پروردگار من بنمای بمن ذات خود را نظر کنم
علیوی تو (قال

يا ايها المزمل قم الليل الا قليلا نصفه او انقص
منه قليلا او زد عليه ورتل القرآن ترتيلا
اى كليمه يوروتمش پيغمبر اول دفعه وحى نازل اولدى پيغمبر كليمه دروكو
پاتمشدى كه بو آيه نازل اولدى يا ايكه اى پيغمبر ليك كليمنه يوروتمش
اركيچه نازل قيلمغه بكركيچه نى آرتى كه عبارتدر نصفه دن يعنى ٣
كيچه نى يارمى يا آنكه يارمدن بر قدر آز انقص منه قليلا وقتى كيچه
بر ثلثى نماز قيل ٤ يا ايكه آرتور كيچه نى يارمنه بر قدر آرتيق واضحى
قرائى آرام اوقو [illegible] يا ايكه اوقو يا نده حرفلرى اوز مخرجندن ادا ايت
و آيه لرين ني مندا نقصان ال يا ايكه كو نوزه كفايت ايتمكين كيچه
واضحى قرآن نزن [illegible] منى [illegible] اوضوب اوزلدر قرانه دعوسا

[illegible]

قال لن ترانى ولكن انظر الى الجبل گفت حق تعالى كه هرگز تو نتوانى ديد مرا
وليكن نظر كن بكوه زبر كه [illegible] ترين كوههاست فان استقر مكانه
فسوف ترانى پس اگر قرار گرفته باشد [illegible] آمدن نور من زود باشد
كه تو نيز ببينى مرا و اگر كوه را قوت اين باشد تو نيز قدرت ديدن نيافته
فلما تجلى ربه للجبل جعله دكا وخر موسى صعقا پس چون تجلى
كرد نور پروردگار با نور عرش رب العالمين [illegible] بر كوه گرديد
آن كوه پاره پاره ريزه ريزه [illegible] موسى بيهوش از هول انجه [illegible] كوه و ديد
المعلى [illegible] كه حق تعالى نور خود را از پس [illegible] هزار حجاب بمقدار
در [illegible] كرد از آن سعت [illegible] كه در [illegible] بود با هوش آمده [illegible]
كه سر بالاى عرض [illegible] يافت و عرصه [illegible] بر رفت و [illegible]
و [illegible] در افتادند سه كوه ديگر كه [illegible] و شهر و [illegible] افتادند و موسى
[illegible] از صبح پنجشنبه روز عرفه تا شام روز اضحى بيهوش بود و آن [illegible] همه سوخته
شدند فلما افاق قال سبحانك تبت اليك وانا اول المؤمنين
پس چون موسى بهوش آمد گفت تنزيه [illegible] از هر [illegible] حضرت تست باز گشتم
سوى تو از جرات [illegible] اقدام نمودن بسؤال رويت [illegible] اول كرويدگانم
در [illegible] كه چون نور الهى تجلى كرد [illegible] كوه [illegible] شد [illegible] در [illegible]
[illegible]

ابیه

ان پرورکه زبان ودهان نهاد در کلام در صدف دهان نهاد

جان راز لطف عذب غذای لطیف داد دل را ز فوق حق سخن در نهاد

در بحر سینه در معانی بپرورید در کان طبع لعل سخن بیکران نهاد

خرد را اکه کرد گهر که نبار دانش نهاد اکهر ستوار

که در پیکر روان آفرید که بخشید عقل و که جان آفرید

~~که در رنگ یاقوت احمر نهاد که شمع شب افروز به بر...~~

که گلگونه بر گونه لاله کرد که پیرایه غنچه از ژاله کرد

که بر تارک چرخ افسر نهاد که در سنگ یاقوت احمر نهاد

که شمع شب افروز به بر فروخت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در تفسیر صحیح

از وهب روایت است که چون موسی از حق تعالی سؤال دیدن کرد قرار نداد

نمود هر گونه اول فرشتگان آسمان دنیا را با رعد و برق و صواعق نازل کرد ان کوه در آمد و فرشتگان

روایت کرد ابر فرستاد با رعد و برق و صواعق تا گرد ان کوه در آمد و فرشتگان

فرمود که بر روید بر موسی اعتراض کنند تا اینجرئت چرا کردی فرشتگان بعد

عوی آوردند تا آنکه چهار فرسخ ان کوه را فرو گرفتند اول فرشتگان آسمان دنیا

بصورت گاوان بر موسی ظاهر شدند زبانها به تسبیح و تهلیل کشودند با آوازهای چون رعد

با هیبت بعد از ان فرشتگان آسمان دوم نازل شدند بصورت شیران با قارت اصحیب

به تسبیح و تهلیل بلند و موسی بترسید ... لرزه گرفت و هر سر موی که در بدن او

بود در الف شد زبان حالش ... گفت بار خدایا از این سؤال که کردم پشیمانم

سرار اینها بجنبد از زلزله فرمای پیشوای آن فرشتگان گفت ای موسی صبر کن

تا ببینی ده از اینها که ببینی هر که آن خواهد که تو طلبیدی از این صابرتر باید بود پس

فرشتگان آسمان سیم فرود آمدند بصورت گرگان و آواز به تسبیح و تهلیل برداشتند

برتنه که نزدیک بود که از هیبت ایشان متفرق شوند و شعله آتش از دهن ایشان

ایشان بیرون آمد پس فرشتگان آسمان چهارم فرود آمدند بصورت عجیب و غریب

برنگ آتش بودند و آواز تسبیح و تهلیل ایشان ده ... از فرشتگان آسمان بودند

بعد از آن ملائکه آسمان پنجم نازل شدند بهیئتی که موسی نتوانست نگاه کند لرزه

عظیم به او افتاد آغاز گریه کرد پیشوای ایشان گفت ای موسی باش تا چیزی از این صعب

تر ببینی پس ملائکه آسمان ششم نازل بودند و در دست هر یکی درختی از آتش بود

ببینی

تا بروند و قوم خود را خبر دهند تا باز کردند چون بجا غیر از ایشانی در آمدند هر
خوشه انگور دیدند که هیچکس بر نتوانستند داشت و پنج کس در روایت انار
ای نیمه می گنجید پس بلشکرگاه خود آمده موسی را از حقیقت حال خبر دادند
و از قوم پنهان داشتند موسی ولی قوم را برداشته متوجه جباران شد
عوج خبردار گشته بیامد و بکنه لشکر موسی نگریست و بقدر عرض لشکر موسی
پاره از کوه ببرید و بر سر گرفته میاورد که بر لشکر موسی فرود آورد حق تعالی
مرغی را فرستاد تا پاره الماس در منقار گرفته بر گرد اگرد سر او گرفته رخنه
و سوراخ مدور کرد و آن سنگ بر گردنش افتاد هر چند خواست که بیرون کند نتوانست
موسی بپای او رسید [illegible] حالی شده عصای خود را که چهل گز بود و خود نیز
چهل گز بالا داشت و چهل گز برجست و آن عصا را بر عوج زد بر کعب او آمده
از آن زخم و گرانی سنگ بیفتاد بنی اسرائیل بیکبار بر او تاختند و تیغها کشیده
او را پاره پاره کردند و سرش را بریدند و در اخبار آمده که مدت سه هزار
سال استخوان پای او پل رود نیل بود پس موسی بنی اسرائیل را بقتل بقیه
قوم جبار را امر کرد با وجود این همه فرمان نبردند بنوعی که فرمان بدهد در بیابانها
تیه مدت چهل سال بمحنت سرگردان ماندند

سبوح قدوس رب الملائکة
بچه آواز عجیب و صورت مهیب الهی تسبیح میکردند که سبوح قدوس رب [illegible]
الغرق لا یموت و موسی بی طاقت شد گفت بار خدایا پسر عمران را دریاب که میترسد
مبهوت شده بیچاره فرشتگان پیش آمده گفتند ای پسر عمران مترس که از این عظیم تر خواهی دید
آورده اند فرشتگان تا آسمان هفتم هزار بودند و چون فرشتگان آسمان پنجم
بروایتی ششم آمدند گفتند ای موسی در کوه نظر کن چون نگاه کرد هزار هزار کوه دید
همه از عقیق سرخ و هزار هزار [illegible] دید [illegible] پوش و عصا در دست و کلاه [illegible] بر سر
تسبیح میکردند رب ارنی انظر الیک موسی گفت خدایا [illegible] موسی [illegible] فرمان
[illegible] ای موسی این همه صورت است و آنچه ما [illegible] الجود [illegible]
[illegible] پس حق تعالی فرشتگان آسمان هفتم را امر کرد که حجاب بردارند
و اندکی از نور عرش [illegible] موسی [illegible] نور بر کوه تافت
کوه پاره پاره و ریزه ریزه شد هر سنگ و درختی که در میان آن کوه بود حق تعالی غبار کرد
فرشتگان آواز تسبیح و تهلیل برآوردند و حق تعالی آن سنگ موسی بر آن خفته بود
[illegible] تا موسی از صاعقه سوخته نگردد پس از آن
بیهوش شده [illegible] ولطف و کرم الهی [illegible]
آتش عظیم از آسمان فرود آمد و آن [illegible] را بسوخت
حال موسی [illegible] و بهوش باز آمد حق تعالی [illegible] و تدارک [illegible] که در طلب
رویت ما [illegible] بود قال انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی
و بکلامی فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین حق تعالی گفت ای موسی [illegible]
هم

آن هفتاد کس را دید که از نور تجلی سوخته بودند موسی دعا کرد و گفت بار
خدایا اگر خواستی ایشان را پیش از این هلاک کردی اکنون چه جواب نزدیک قوم روم
گویند مهتران و بزرگان ما را هلاک کردی و تو دانی که ایشان از قوم بهتر بوده اند
حق تعالی به دعای موسی ایشان را زنده گردانید چون نگاه کردند در روی موسی نوری
بود که چشمها را خیره میکرد موسی نقابی از کرباس بر روی خود فرو کشید
و الواح بسوخت نقشه و دیگر از چوب بقیه بود او نیز بسوخت پس نقش با
از آهن و پولاد بساخت او نیز آب شد و هر که در روی نگریستی حیران ماندی
پس موسی گفت بار خدایا از چه خلق سازم که نسوخته گردد خطاب آمد که از جوهره
دروایی ساخت و به روی فرود آورد بی آنکه تو اظهار داشته ای [illegible]
بمصر در آمد منقولست که موسی در وقت رفتن بکوه طور وعده داده بود
قوم خود را که بعد سی روز دیگر آیم چون نزدیک طور رسیدند قوم را بگذاشت و از غایت
اشتیاق که بکلام الهی داشت زود تر به بالای کوه طور بر آمد خطاب ایزدی
در رسید که چه چیز ترا شتاب ساخت تا تعجیل کردی و پیش از قوم آمدی موسی گفت
بجهت خوشنودی تو شتاب بکلام تو داشتم نیز از عقب من میرسند حق تعالی
فرمود بعد از آمدن تو قوم تو بعضی گوساله پرست شدند و ما آزمایش کردیم
بنی اسرائیل را تا مخلص از منافق پیدا شود و بر ما مخلص ظاهر گردد

(٩)
عمرانند و مناک عبادتش بدرستیکه من ترا برگزیدم بر بنی اسرائیل به پیغامهای خویش و به
خلق رسالت و بسخن گفتن من با تو پس فرا گیر آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی
که در توریت است و به ادای عمل کوشی و باش از جمله شاکران برای نعمت آورده اند
که حق تعالی امر کرد که جبرئیل بهشت فرادیس رود و نوزده لوح از زمرد سبز آورده
بر کنار او و روایتی آنست که از زبرجد بهشت بود و در قولی صحیح آنست که از یاقوت
سرخ بود چون حاضر کرد فرمان آمد که بقلم وحی توریت را بخط جلی نوشته برایشان
الواح نویسند قلم برفتن آمد تا بنوشت هزار هزار وعده هزار هزار وعید و هزار
هزار نهی [illegible] تا آنکه [illegible] صد فرشته [illegible] و کتبنا له فی
الالواح من کل شیء موعظة و تفصیلا لکل شیء فخذها بقوة و امر قومک یاخذوا از هر چیز
باحسنها سأریکم دار الفاسقین و نوشتیم بقلم قدرت خود برای موسی در لوحها
موعظه و بیان کردیم هر چیز را از امر و نهی و ذکر جنت و نار پس فرا گیر
این الواح را آنچه تمام بعزم درست و قوت و امر کن قوم خود را که فرا گیرند نیکوترین آنچه
در الواح است زود باشد که بنمایم شهرهای بنی اسرائیل سرای فاسقان منقولست
که الواح توریت ده گز بوده و طول و عرض هر یکی ده گز [illegible]
نقل کرده اند که توریت [illegible] از اجزای ده زده کانه [illegible]
یکی را نتوانستند بخوانند القصه چون موسی با آن الواح از کوه فرود آمد نگاه کرد

بعد از معامله گوساله پرستی فرمان الهی رسید که بارض مقدس روید که هزار قریه در
در هر قریه هزار باغ است و ایشان وکنید [illegible] چون آن نبی موسی دوازده نقیب
از لشکر اختیار کرد که هر یک کافل مهمات سبطی [illegible] باشند از دوازده
اسباط پس با قوم خود نزدیک مملکت اریحا رفتند به تجسس عمالقه مشغول شدند پس
با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج بن عنق گفتندی درازی او بقولی سه هزار
سیصد و سی گز بوده و بقولی بانزده گز بوده اند و در تفسیر ابو الفتوح مذکور است
که قد او سیصد و شصت و سه هزار بیست و سه گز و ثلثی بوده روز ابر سر و سینه او
از ابر گذشته بودی و ماهی را از دریا گرفتی و برابر آفتاب بریان کردی و بخوردی
و در ایام نوح که آب از سر کوهها چهار صد گز گذشته بود تا بالای ساق او بود
و جمعی از قوم عاد میان در از روز طوفان نجات یافتند بسبب طول قامت داورا
سه هزار سال عمر بوده و عنق که مادر او بود هر انگشتی از عنق سه گز بود
مرویست که عوج روزی بصحرا رفته پشته هیزمی که در حوالی خود بود بر کرش
داشت آن دوازده نقیب باو رسیدند [illegible] از کوتاهی قامت
ایشان تعجب کرد [illegible] هر یکی را [illegible] بود [illegible] برداشته [illegible] کرد
و پیش مادر آورده گفت [illegible] ایشان آمده اند که با ما محاربه کنند
بای [illegible] رفقا باشد ایشان را بگذار

بعد از بسمله

وَالْمُرْسَلَاتِ سوگند بفرستادگان فرستاده شده عُرْفًا بجهت نیکی یعنی [illegible]
هم آیتها آیات قرآن که فرستاده شده است برای نیکی و خیر خواهی بندگان یا بکلامهای
که روان کردانیده شده اند متتابع و متعاقب یکدیگر یا بنفوس کامله که فرستاده شده اند
یا بدان جهت اصلاح آن و قول اول منقولست از امیر المؤمنین وَالْعَاصِفَاتِ
پس سوگند بملئکه که جهنده و سخت رونده اند عَصْفًا سخت جهنده سختی و زفتی در امتثال
و امر الهی باشند و زیدن بادها یا آیات قرآنی که محو کنند [illegible] سازنده احکام یعنی
ناسخ شرایع و ادیان متقدمه است و یا بادها که جهنده بسختی بجهت تعذیب کفار
یا بنفوس کامله که برنده زینت سازنده اند بسوی حق را وَالنَّاشِرَاتِ و سوگند
بفرشتگان که نشر کننده اند شرایع و کتب را و منتشر سازنده اجنحه خود نزد
فرود آوردن وحی بانبیا نَشْرًا منتشر ساختنی یا آیتهای قرآنی یا بادهای پراکنده
برای استراحت بندگان یا بنفوس کامله که نشر کننده نفوس سنده که مرده اند بجهل و ضلالت
یا القای علوم و هم [illegible] در دل ایشان فَالْفَارِقَاتِ پس سوگند بملئکه که جدا کننده اند
حق و باطل را از یکدیگر فَرْقًا جدا کردنی

[illegible]

نظر باید که نیستی و بود است تا چون معلوم و افعال ایشان در آخرة برای جزا
مستحق
دادن بهر یکی از اهل ایمان و مؤید انست که عقب اند صفت فرمود که مالِكِ
یَوْمِ الدِّینِ یعنی خداوندیکه پادشاه روز جزا داده است و آن روز قیامت است
که جمیع بندگان را در آنروز جزا و کردار خودشان رساند باین وجه که متقیان را ثواب
و عاصیان را عقاب نماید پادشاهی او اگرچه عامست نسبت باخرت اما تخصیص
ان باخرت باجهة تعظیم آنروز دیا بجهة آنکه در آنروز هیچ کس نخواهد بود دعوی پادشاهی
کند بگر او هیچ نه بخلاف دنیا از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که دین یعنی حساب
است یعنی حاکم روز حساب که میان بندگان بحق حکم کند و از عقب
در نگذرد بدانکه این آیه دلالت میکند بر اثبات روز معاد و امیدوار گرداند
بندگانرا بثواب و ترسانیدن ایشانرا از عقاب پس هرگاه بندگان در این آیه
تأمل کنند رجا و خوف را منظور نظر خود میدارند در روز دل را نجات اوست نه ما و
و باید پرستش او بلکو نمیدارد ازانجهة اوسی نه چون بندگان خود ایشان واسطه تأمل در این آیه باین
رسانیده در عقب آیات ترا العلیم کیفیت پرستش فرمود و گفت ای بندگان من توجه
بجانب من کنید و بمن گوید بگوید ای الهی خداوند صفتهای مذکوره اِیّاكَ نَعْبُدُ
ترا میپرستم و بغیر ترا در پرستش شریک نمی سازم زیرا که غیر از تو هیچکس دیگر سزاوار
پرستش نیست وَاِیّاكَ نَسْتَعِینُ و همین از تو یاری میجویم در دوام
پرستش ~~شریک نمی سازم زیرا که غیر از تو~~ تو و جمیع مقاصد و حوائج خود

اَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلٰى قَرْيَةٍ یا مانند کسی بصفت مثل آنکس
که بگذشت بدهی حرا و یکی عزیر بن شرخیا است که توریه حفظ
داشت و از اکابر اشراف بود و مراد بقریه بیت المقدس است
که بخت النصر او را خراب کرده بود وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلٰى عُرُوشِهَا
در حالتیکه آن دیه افتاده بود بر سقفهای خود یعنی اول سقفها افتاده
بود و بعد از آن دیوارها بر آنها واقع شد و اثر نهایت خرابیست
و چون عزیر بود در از کوه گذشته بدانجا رسید و پاره انجیر در زنبیل که
و پاره عصیر همراه داشت و خرابی بیت المقدس بدید و مرده هارا انرا
مشاهده از روی تعجب نه بر وجه انکار قَالَ اَنّٰى يُحْيِي گفت
چگونه و بر چه وجه زنده گرداند هٰذِهِ اللّٰهُ این دیه را
خدا تعالی یعنی چگونه اهل آنرا زنده سازد بَعْدَ مَوْتِهَا
پس از مردن اهل آن فَاَمَاتَهُ اللّٰهُ مِائَةَ عَامٍ پس
بمیرانید او را حق تعالی صد سال و خر او نیز بمرد یعنی تا مدة
~~اهل آنرا زنده سازد بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردن اهل آن~~
صد سال او را و خر او را چنان مرده بگذاشت ثُمَّ بَعَثَهُ

که آفریننده و پرورنده همه عالمها است از فرشتگان و پریان و آدمیان و سایر
حیوانات و مصلحت آرنده همه ایشان   از وهب بن منبه مرویست که حق
تعالی را هجده هزار عالم است که دنیا یکی از آنست و انها ممکن روح نیست
اشان غیر از خدا کسی ندانند و او است که آفریدگار و پروردگار همه است   در خبر است
که هر که هفت بار بگوید یا رب بر داند دیگر پنج بار هر دعا که بعد از آن کند مستجاب
شود   و نیز از پیغمبر خدا روایت است که چون بنده مومن گوید یا رب حق تعالی
گوید لبیک و چون بار دوم و سیوم بگوید از جناب حضرت ندا آید که ای بنده من
بخواه هر چه میخواهی از من بخواه تا بتو بدهم و در ثواب گفتن یا ربنا و سیدنا
که در دعای یا من اظهر الجمیل واقع شده پیغمبر از جبرئیل خبر داده که چون بنده مومن
اینکلمه را بگوید حق تعالی بملائکه گوید که ای فرشتگان من گواه باشید که من امرزیدم این بنده را و او را
اجر عظیم کرامت فرمودم بعدد هر که آفریده ام در بهشت و دوزخ و هفت آسمان و زمین و بعدد
آفتاب و ماه و جمیع ستارگان و قطرهای باران و انواع خلقان و کوهها و سنگریزها و بعدد
هرچه که آفریده ام در عرش و کرسی و غیر آن و بواسطه شرافت و عظمت این نام است که از
اسم بزرگوار خود یاد کرده و بعد از آن صفات دیگر فرموده که الرحمن الرحیم یعنی
خدائیکه بخشنده نعمت است بر خلقان و آمرزنده عاصیان در آن جهان تکرار این
دو صفت جهت مبالغه است و گویند ذکر این دو نام در بسم الله دلالت میکند بر آن
دو بجا داده همگی ترا آفریده بجهت این سزاوار پرستش گشته و ذکر آن در اینجا
نظر

بیکی بر گوشت ... و بهم منتشر شوند ثم نکسوها لحما پس بپوشیم
استخوانهای او را بگوشت چون عزیر در استخوانهای خود نگریست ندائی
شنید که استخوانهای پوسیده ریخته و اجزای متفرقه جمع شوید بقدرت
کامله ربانی اجزاء آن و از گوشت مجتمع شده صورت بدن او
ظاهر گشت و جان بجسدش در آمده فی الحال زنده شد و رجعت نموده
و نعره زدن گرفت فلما تبین له پس آنچه مر او را روشن شد
عزیر شان قدرت حق تعالی در زنده کردن مردگان بر طریق معاینه
و از او بعینه مشاهده کرد قال اعلم گفت میدانم که حق تعالی
چنانچه دانسته بودم پیش از این باستدلال و بیان ان الله علی
کل شیء قدیر که حق تعالی بر همه چیز از زنده کردن و میرانیدن و
غیر آن تواناست   از ابن عباس مرویست که چون عزیر دراز
گوش نشسته بعد خود مراجعت کرد دیوارها و خانها را برابر خلاف
عادت دید پس بدر سرای خود آمد و در برد کنیزکی که در حین رفتن او
بیست ساله بود و در حین معاودت صد و بیست ساله شده و نابینا گشته
آواز داد گفت کیست که در میزند جواب داد که این سرای عزیر است
گفت

نه از غیر تو و در تفسیر آمده است که از ابو طلحه روایت کنند
که من با رسول خدا بودم در بعضی از حربها چون کار حرب تنگ شد رسول الله
سر بر داشت گفت مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین
سرها دیدم که می افتاد و کسی را نمی‌دیدم   و در روایة آمده هرگاه که کار بنده
مؤمن تنگ شود او در این کلمات شریفه مداومت نماید انگه بر او سهل و
آسان گردد و چون تخصیص پرستش و یاری خواستن باو است نه
موجب رواشدن حاجتها و برآمدن مرادها و بزرگترین خواستن هدایة
از او است که موجب رستگاری دنیا و عقبی است از آنجمله از الله
مقدمه طلب هدایة بندگان ساخته در عقب آن میفرماید که ای بندگان
بگوئید از روی نیاز که ای آنکسی که عبادت مخصوص است بتو و یاری خواستن
خواستن روا است اهدنا الصراط المستقیم
بنما با راه راست را که و اتصال رسیده است بهشت جاویدان در روضه
رضوان یعنی توفیق ماده در طاعت و عبادت تا بوسیله آن بسعادت
اخروی رسیم   و گویند معنی هدایة طلب امر اهدنا این است مقصود
از طلب هدایة اثبات است بر آن و با توفیق طاعت و با حصول مثوبات
بر آن   از امیر منقولست که معنی آنست که ما را بر راه راست نموده
ثابت قدم دار تا دائم مطیع تو باشم در اوامر و نواهی و بکلفه
بپرستش غیر تو نپردازیم عن محمد   در اخبار صحیح بطریق اهل بیت

است چنین وارد شده است که آنحضرت فرموده مثل اهل بیت من مثل کشتی
نوح است هر که در کشتی نوح نشست از غرق نجات یافت و هر که
و هر که نه نشست غرق شد و لعله است آخرت گرفتار گشت خلاصه معنی
آنست که ما را ثابت قدم دار بر راه اطاعت و طاعت صراط الذین
انعمت علیهم یعنی راه کسانیکه انعام کردی برایشان راه راست
نعمت هدایة و طریق طاعت خود را مراد پیغمبرانند و صدیقان و صلحا
ابن عباس گفته مراد جماعتی اند که تابع موسی و عیسی بوده‌اند مطیع امر و نهی ایشان
یعنی بما بنما راه کسانیکه تبدیل نعمت نکردند و از جاده شریعت پیغمبر خود
بر نگردیدند و از طریق اهل مصطفی است غیر المغضوب علیهم نه طریق
کسانیکه غضب و خشم واقع شد برایشان و ایشان جماعت یهودند که بسبب عناد
و طغیان و قتل پیغمبران و تحریف توریة حق تعالی برایشان خشم گرفت و در حق
ایشان فرموده و غضب الله علیهم و لعنهم ولا الضالین
و نه راه جماعتی که گمراهند از طریق مراد ترسایانند که عیسی را پسر خدا
گفتند و بعد ایشان نگرویدند و سبب ضلالت و گمراهی گردیدند ٥
لقوله تعالی و ضلوا عن سواء السبیل روایت است که رسول خدا در وادی
القری با جهودان و ترسایان کارزار میکرد یکی از اصحاب آنحضرت پرسید

بعد از آن زنده کرد او را بحکم خدا تعالی و در حالتی که ...

دختر ... قَالَ كَمْ لَبِثْتَ گفت او را چند وقت است

که در اینجا درنگ کردی قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا گفت عزیر درنگ

کرده ام اینجا روزی بجهت منکر است هنوز آفتاب بود گفت

أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا درنگ کرده ام پاره از روز قَالَ گفت

آن فرشته نه چنین است که تو گمان میبری بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ

بلکه درنگ کرده در اینجا صد سال یعنی در این صد سال مرده بود عزیر

در بکر است و اوضاع الموضع را بر طرز دیگر یافت تعجب او زیاده

شد دیگر باره آن فرشته او را گفت فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ

وَشَرَابِكَ پس بنگر بسوی طعام خود که در سله نهاده بود و شراب

خود یعنی شیرهٔ انگور که در مشک ریخته بود لَمْ يَتَسَنَّهْ

هیچ متغیر نشده از این طعام و شراب وَانْظُرْ

إِلَى حِمَارِكَ و دیگر در نگر بسوی دراز گوش خود تا به بینی

بقدرت الله كَيْفَ نُنْشِزُهَا چگونه ابرا بعضی

بر بالای بعضی حرکت میدهیم و از زمین برداشته بر بالا

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ و هر آینه جهنم وعده گاه همه ایشان است

یعنی متابعان ابلیس را لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ

جُزْءٌ مَقْسُومٌ مراد از خانه هفت درات هر دری را از گمراهان

پاره ایست قسمت کرده شده که از آن در آیند مراد از ابواب درکات

که بحسب اعمال در آن درآیند طبقه اول جهنم است و آن جای

گنهکاران است از اهل توحید دوم لظی جای ترسایان است سیم

حطمه که جای جهودان است چهارم سعیر که از آن صابیان است پنجم

سقر که مقر گبران است ششم جحیم که محل مشرکانست هفتم هاویه که در کات الف ...

که ماوای منافقانست

[illegible]

گفت آری و بگریست گفت الله رحم کند عزیز را می بینی تا بکه نابینا
شده که گم شده و کسی نام او نبرد گفت منم عزیز حق تعالی مرا صد سال بمیرانید
و اکنون مرا زنده گردانید بعد بیست و سالی دلیلی که اول داشتم معجزه گفت
علامتی مرا این بار بنما تا صدق قول تو بر من روشن گردد دعا کرد
تا هر دو چشم او روشن شد و چون چشم بگشاد دید صفت و صفات عزیز را بدید و او را
شناخت بگفت گواهی میدهم که تو عزیزی پس نزد بنی اسرائیل آمده اشان نیز از آن
صورت خبر داشتند تعجب کرده نشناختند و علامت عزیز آنکه پسرش که صد
و بیست ساله شده بود و پیر گشته گفت عزیز را خالی بود در میان دو کتف او چون
ستاره درخشان آن علامت عزیز همه بود الخ پس چون آن خال را بدید
جازم شد که پدر او است بنی اسرائیل گفتند که وقتیکه بخت النصر همه توریت جمع
کرده بسوخت و هیچ نسخه از آن نماند حق تعالی فرشته فرستاد و با ظرف آب
و بعضی گفت که این را با شام چون بار خورد تمام توراة حفظ او شد حقیقی نه و دعا
حفظ تمام توریة معجزه او گردانید پس بنی اسرائیل گفتند در میان ما یک توریه
مانده که یکی از پدران ما آن توریة را از بخت النصر پنهان کرده بود
اگر تو عزیزی توریة را از ظهر القلب بخوان تا ما آن را با آن توریة مطابق
سازیم

سازیم اگر موافق باشد تو عزیزی تحقیق کردند یک حرف کم و زیاده نگشت
پس همه دانستند که او عزیز است از حضرت امیر المومنین مرویست که وقتیکه
عزیر از میان قوم خود بیرون رفت پنجاه ساله بود و زن او حامله بود چون حق تعالی
بعد از مردن بصد سال زنده گردانید و با خانه خود مراجعت کرد پسرش صد ساله
بود و خودش پنجاه ساله و نیز همه اظهار قدرت کامله خود و در بعث
و نشور میفرماید که اِذْ قَالَ اِبْرَاهِیمُ و یاد کن چون گفت ابراهیم
رَبِّ اَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتٰی ای پروردگار من بنما مرا بروجه مشاهده
که بقدرت کامله خود چگونه زنده میگردانی مردگان را قَالَ گفت خدای تعالی
در جواب او که اَوَلَمْ تُؤْمِنْ آیا تو ایمان نیاورده و تصدیق نکرده
باینکه من مرده را زنده میکنم وقت درم باعث وه مردگان حق تعالی با آنکه عالم بود
که ابراهیم متیقن است اما در حق بر سوال او این کلام گفت تا بجواب او
سامعان غرض او را معلوم کنند و جواب او این بود که قَالَ بَلٰی گفت آری
ایمان دارم و نگاه قدرت تو کرده ام وَلٰکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِیْ و لیکن
این سوال کردم تا بیارامد و ساکن شود دل من بمعاینه آن یعنی علم الیقین
با عین الیقین جمع شود و معاینه آن موجب کشف و حیرت او گردد قَالَ گفت
خدای که بیش بوده و معاینه این حال را آرزو داری فَخُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّیْرِ

که بصره علیه کَيْفَ رُفِعَتْ چگونه بلند کرده شده است

بی عمود و ستون وَإِلَى الْجِبَالِ و نظر نکنند بسوی کوهها به نظر که چگونه

نُصِبَتْ که چگونه برافراشته شده است بر زمین وَإِلَى الْأَرْضِ و نظر نکنند

بزمین كَيْفَ سُطِحَتْ که چگونه پهن شده است تا جای آرام مخلوقات باشد فَذَكِّرْ

پس پند بکن ای محمد ایشان را که از روی عبرت نظر در دلایل قدرت نکنند تا راه برند بقدرت ما

إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ جز این نیست تو پند دهنده لَسْتَ عَلَيْهِمْ نیستی بر ایشان

بِمُصَيْطِرٍ مسلط تا جبر کنی ایشان را إِلَّا مَنْ تَوَلَّى لیکن هر که روی بگرداند

بعد از تذکر وَكَفَرَ و کافر بود حق را بپوشید فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ پس عذاب کند خدا او را

الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ عذاب بزرگتر یعنی عذاب آخره که اعظم از همه عذاب دنیا

إِنَّ إِلَيْنَا بدرستیکه بسوی ماست یعنی بحکم ما

که انقطاع و فنا و انتهای ایشانست

إِيَابَهُمْ بازگشت ایشان ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا پس بتحقیق که بر ماست حِسَابَهُمْ

شمار اعمال ایشان در محشر این آیه جامع وعد و وعید است وعده نعیم مؤمنان و وعید کفار

خلاصه معنی آنست که ای محمد اندوه و ملال بر خاطر عاطر خود راه مده که کفار اگرچه

با تو مخالفت میکنند و آزار و ایذای تو میرسانند بازگشت ایشان بحکم ماست و عنقریب

از وعید ایشان را فارغ شوی

پس بگیر چهار عدد از مرغ و آن کبوتر بود و خروس و زاغ و طاوس فَصُرْهُنَّ

پس ببر و ضم کن آنها را إِلَيْكَ بسوی خود یعنی هر یک آنها را بدست گیر و در

صورت آنها نیکو تامل کنی و همه خصوصیات بشناسی هر یک را بنظر خود تا زندگی

بعد از زنده شدن ایشان بتو مشتبه نگردد و بعد از آن آنها را که پاره پاره کرده

باشی تجمیع ساز اجزای ابدان آنها و سرهای ایشان را بدست خود نگهدار تا قدرت

ما را ببینی ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ بعد از آن وضع کن بر سر هر کوهی که محیط

باشد که بر آن توانی نهاد مِنْهُنَّ از آن مرغان در هم کوفته و ممزوج ساخته

جُزْءًا پاره را ثُمَّ ادْعُهُنَّ پس بخوان آن مرغان را بنامهای ایشان

تا باذن خدا اجابت نموده يَأْتِينَكَ بیایند به پیش تو و شتابند

سَعْيًا شتافتنی در آمدن یا در پریدن وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ و بدان

که الله عَزِيزٌ غالب است بر آنکه خدا عالی است و عاجز نیست از آنکه اراده کند

حَكِيمٌ محکم کار است در هر چه میسازد

فاذکرونی یعنی یاد کنید مرا بطاعت و عبادت
اذکرکم تا یاد کنم شما را بثواب و مغفرت واشکروا لی و شکر کنید مرا بر
رحمتی و نعمتهای که شما را انعام کرده‌ام در دنیا و آخرت ولا تکفرون
و ناسپاسی مکنید مرا بانکار نعم و عصیان از ابی عبدالله ع روایت است
که پدرم دائم بذکر خدا مشغول بود بمرتبه که در وقتی که نشستی و طعام خوردی
و سخن کردی با مردمان در یاد خدا بودی و پیوسته می‌دیدم که زبان او
متحرک بود بکلمه طیبه لا اله الا الله و پیش از صبح ما را جمع کرد تا طلوع
آفتاب ما را بذکر امر کردی و فرمود که در هر خانه که در آن ذکر خدا و تلاوة
قران بسیار باشد حق تعالی برکت در آن زیاده گرداند و فرشتگان در آن حاضر
شوند و شیاطین بگریزند و درخشان نماید آن خانه برای اهل آسمان مانند درخشند
ستارگان برای اهل زمین و در هر خانه که ذکر خدا نکنند و قران نخوانند
برکت از آن خانه کم شود و ملائکه از آنجا دور شوند و شیاطین در آن خانه
مسکن سازند

مر عمل خود را راضیة یعنی پسند کننده یعنی عمل که کرده باشند ثمره آنرا ببینند در آنکه
جزاء ثواب از بهشت های انواع کرامت رسند فی جنة عالیة در بهشت عالی مرتبه
و بلند مرتبه باشند لا تسمع نشنوند خداوندان وجوه یا نشنوی تو ای مخاطب فیها
در آن بهشت عدن لاغیة لغو و بیهوده یا کلمه نفی که خداوندان لغو را باشد
یعنی خدم بهشتیان همه ذکر و حکمت باشد فیها عین جاریة در آن جنت چشمه
روان بود و در غایت عظمت و کثرت که هرگز منقطع نگردد و بعضی از آن می و بعضی
انگبین و بعضی شیر و بعضی از آب و انهار فیها سرر در آنجا تختها باشد
مرفوعة رفیع القدر یا بلند برداشته یا هر موضع که بر بالا در آن بر آنجا جمیع نعم دائمی
که حق تعالی با کرامت فرموده تا منظر او در آید و چون تختها از زر و جواهر مکلل بود
و در و یاقوت واکواب و در جنت کوزها بدیشان و ابریقها در آنجا موضوعة
نهاده شده پیش بهشتیان و پیش ایشان که نزد ایشان تا احتیاج نداشته باشند [illegible]
از آن و نمارق مصفوفة و بالشها نهاده شده پیش [illegible] صف ها وه
بهم تا هر کدام که خواهند بنشینند و زرابی مبثوثة و فرشهای فاخر عریض که
گسترده شده باشد در هر جا که اراده بهشتی باشد عاصم بن حمزه از امیر المومنین ع روایه کرده
که بهشتیان در بهشت حاضر شوند و ایشان دولت و کرامت زوجات خود کنند و بر بالا
تختها خود نشینند افلا ینظرون ایا نمی‌نگرند ایشان الی الابل بسوی شتران
ما کیف خلقت چگونه آفریده [illegible] آفریده شده است یعنی با
بلند و بزرگ مسخر کودکی شود تا برو سوار شود و فرود آید والی السماء و نمی‌نگرند بآسمان

بسم الله الرحمن الرحيم

هَلْ أَتَيكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ

خبر داهیه و بلیه که پوشنده است چه [illegible] است وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ
روهای کفار در آن روز خَاشِعَةٌ ترسناک بود و ذلیل مراد اصحاب [illegible]
عَامِلَةٌ عمل کننده نَاصِبَةٌ رنج کشنده در آن عمل یعنی در دوزخ در آن عمل
مشغول باشند برنج و تعب با [illegible] زنجیر کشیدن سلسلهای آتشی که در دولت
و کرونها [illegible] نهاده باشند و خوض نمودن در آتش در تفسیر امام حسن عسکری
مذکور است که این آیات [illegible] کرده اند که بی نصب کردند دین خدا را که عداوت امیر المؤمنین کردند
تَصْلَىٰ در آورده شوند و حفص بصیغه معلوم خوانده یعنی در آیند نَارًا حَامِيَةً
در آتش نهایت گرم حرارت رسنده مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ از آن چشمه بغایت گرم
لَيْسَ لَهُمْ مر دوزخیان را طَعَامٌ خوردنی إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ و آن نوع گیاهی است
خارناک که از آن گیاه شتر و چون خشک شود سم قاتل باشد و هیچ دابه گرد آن نگردد
و این را چون در دوزخیان دهند لَا يُسْمِنُ فربه نکند ضریع دوزخ کسی را
وَلَا يُغْنِي و دفع نکند مِنْ جُوعٍ هیچ گرسنگی را یعنی مقصود از
طعام یکی از این دو امر است هیچ کدام از این دست نخواهد داد و بعد از
آن ذکر وصف بهشتیان میکند که وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ روهای
بهشتیان در آن روز نَاعِمَةٌ تازه باشد و از آن نعمت در او پیدا لِسَعْيِهَا

الْوَاحِدُ

[2] یکتائی که مانند در وحدانیت و ملک شریک مر او را نیست [3] از جواد علیه السلام
منقول است که مراد از وحدانیت او سبحانه اجتماع زبانهاست از هر طایفه در توحید
او کقوله تعالی وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ بهر تقدیر سرای
الفت و انس در غربت و امتیاز بین الاقران خواندنش فائده عظیم دارد
عدد کبیرش نوزده و وسطش یک و صغیرش نیز یک است

الصَّمَدُ

حقیقی در غیر خدا استعمال شود بمعنی میان پر بودن است اما در خدا به معنی اطلاق
[2] بمعنی سید و بزرگ [2] بمعنی قصد کرده شده در حوائج و نوازل و پناه در همه
امورها خود از صمد بیت هذا الدعای قصد ته [3] یعنی ذاتی که با ذات همه اشیاء
مغایر شد در عدم جسمیت و جوهریت و غیر ذلک در حین نزول بلا و احتیاج و در هم
خوردن کارها خواندنش مجرب است و بسیار گفتن او برای رفع جوع و گرسنگی
نافع است عدد کبیرش یکصد و سی و چهار و وسطش هفده صغیرش هشت است

الْآخِرُ

بمعنی اوّل مخلص معنیش باقی بعد از فنای اشیاست و از برای دوام
دولت و اتمام آن مداومت بر این اسم نفعی عظیم دارد

البصیر

بینا و مطلع بر همه آنچه دیده میشود اند شد بدون آلت بصر یا بینند آنچه
از نظر مخفی است از جهت رفع ریب و شبکوری و سایر امراض چشم و رفع قساوت
قلب و رفع شهوت مداومت نمایند **القاهر** در بعض نسخ
قهار بصیغه مبالغه است بر صورت تفوق دارنده بر هر چیزی و تسلط بر جبابره و
قرار دهنده فرمان بر هر احدی بطوریکه هیچ آفریده را طاقت امتناع از فرمان او نیست
الاعلی بمعنی علی و ابلغ از آنست در هر قسمی باعتبار لفظ تفضیل و ماخذ اشتقاق
که علو بلند است و اگرچه در اسامی خواص حیث انه اسم مفضل منه حذف شود
و بقولی بمعنی غالب است کقوله تعالی لا تخف انک انت الاعلی نوعی
این اسم شریف با اسم علی متحد بل ابلغ و اتم است **البدیع** بمعنی مبدع و فعیل
بمعنی مفعل است چون الیم که بمعنی مولم است یعنی از نو بدید آورنده همه موجودات
از غیر اندازه که بیشتر ملاحظه کرده باشد چه بدیع ابتدای چیز را گویند **الظاهر** دو معنی دارد
آشکار هویدا و عیان بسبب حجتهای باهره و براهین نیره و شواهد و علامات که دلالت
صریح بر ثبوت ربوبیت و صحت وحدانیت او میکنند و میرشاید این معنی را که نیست
موجودی جز او وفی کل شیء له آیة تدل انه واحد این معنی در صورتیست
که ماخذ از ظهور باشد ضد خفا لمؤلفه ای آنکه ظهورت بر هر ذره آفاق بیست

کز عین خود نمانی ناپدید بدیده نورش مخفی و آلت را هم الشک و مخفی نزدیکی دور با هم
هم غیبت و حضورش لا شیء شیء اما لیس کمثله شیء اشیا تمام یکی از نور بتقصیر
یعنی غلبه یا فخر داز ظهر که بمعنی پشت و پناه است منه قوله تعالی فاصبحوا ظاهرین
الباطن دو معنی دارد اول نهان بودن و احتجاب از ادراک الحس و تشویش خطره و افکار
که شاهین نظر عقل دوربین یا دون پایه دریافت کنه ذاتش نرسد لمؤلفه
بابانی و سرکه طی کند بیک پایه قدرتر او مرغ خیال ما بسوی در عالم تعبیرها و این معنی با آنچه
در معنی ظاهر گفته شد منافات ندارد و چه اوسبحانه هویدا است بدلایل و اعلام
و مخفی است بکنه از اوهام محجوب است بذات و مرئی و محجوب است با آیات فهو الباطن بلا
حجاب و الظاهر بلا اقتراب دوم بمراد سبحانه باطن است بر هر چیزی یعنی خبیر
و مطلع است بر بواطن امور و از سرایر و ضمایر بر خلق خود غافل نیست
البارئ بمعنی خالق است زیرا که برء بمعنی خلق آمده لهذا اهل التقریر البریة گویند
و قوله تعالی بارئ النسم وهو الذی خلق الخلق در حالت اضافه گاهی همزه
خوانده شود و چون توبوا الی بارئکم **الباقی** ضد فانی است یعنی همیشه
پاینده و برقرار که عارض نشود او را عوارض فنا و زوال و بقای یا انتها نرسد و محدود
نباشد یعنی بقای ازلی نه چون بقای بهشت و دوزخ چه بقای آنها ابدیست
اما ازلی نیست و فرق میان ازل و ابد آنکه ازل پاینده و دائم بالذات است بعنوان
وجوب و ابد پاینده و دائم بالعرض اعم از وجود امکانی با وجود وجوبی چون طول عمر
والحکام

استحکام ابنیه و اولاد **العالی** سه معنی دارد ۱ صاحب سلطنت بر همه اشیا
۲ و منزه از صفات مخلوقین از تجسم تجوهر و تحیز و در مکان در زمان
۳ بلند دارنده است از انکه وساوس شیطان و جهال در ادراک بلندی او خوض
توان کرد **القدیر** بمعنی قادر و مشتق از قدرت و غلبه است
بر هر مقدوری و تمکن تامست چیزی بخشی که امتناع از فرمان و تجبر را
حکمی نباشد و بیرون رفتن از تحت تصرف قدرت او محال باشد
السمیع چهار معنی دارد ۱ شنونده سخنان پنهان و جهر که یکسان باشد
نزد او نطق و سکوت خلق ۲ قبول کننده و اجابت نماینده دعاء اعیان
چنانکه سمع الله لمن حمده و این اخص از معنی اولست ۳ دانا بمسموعات
از اصوات و حروف و ترکیب کلمات خواه منتظمه بظهور آید خواه نیاید ۴
علم بهر معلوم اعم از اصوات و کلمات **الاول** دو معنی دارد ۱
سبقت دارنده بر همه اشیاء ۲ ابتدا کننده در خلق اشیا که قبل از
وجود هر شی بوده است و او را ابتدائی که منتهی بمدت شود نبوده
الاحد بمعنی واحد است و اشتمال بر نفی اجزا و ابعاض و فرق میان
احد و واحد در سه حضرت ۱ انکه واحد متفرد بالذات است و احد متفرد
بالمعنی است ۲ انکه واحد بسبب مورد اعم است از احد زیراکه واحد
بر ذوی العقول و غیر ذوی العقول اطلاق میکنند و اطلاق نمیکنند احد را
بر

بنفسه که همه اسرار و ضمایر خلق را و پنهان نیست از وی مثقال ذره و دانسته است
اشیا را قبل از احداث اشیا بعلم ذاتی حضوری که تغییر نیابد و زیاد و کم نگردد
نه چون علم بندگان بهم رسد بعد از نبودن و زیاد و کم گردد **الحی** زنده بذات خود
که محتاج نیست بچیزی که بان زندگی کند و راه نیابد باو فوت و فنا و بقول حی انکه را
گویند که صحیح باشد باو اسناد علم و قدرت ذاتی و حی بمعنی منزه است بذات
اصحیت و غیر او از شائبه **الرقیب** دو معنی دارد ۱ دیده بان ۲ صاحب
اختیار که رقبه رقیت بندگان بر بقه فرمان اوست **الرؤف** مهربان بمعنی
رحیم است چه رافت و رحمت مترادفند بقولی رافت اخص از رحمت و ابلغ از
رحمت است زیراکه فرد اکمل رحمت را رافت گویند **الرائی** بمعنی ماخذ از رویت
بمعنی نظر کردن و نظر خدا بآلت رویت باشد و بمعنی علم هم آمده است **السلام**
دو معنی دارد ۱ سالم بودن از هر نقصی که خلایق را عارض میشود از انتقال و زوال
و مرض و فوت و فنا ۲ بمعنی مسلم یعنی سلامتی دهنده بخلق زیراکه سلامتی از قبل او ناشی
میشود **المؤمن** سه معنی دارد ۱ تصدیق کننده یعنی راست کننده وعده
خود را که باهل ایمان کرده و یا راست کننده ظنی که بنده باو دارد و باین معنی است که قول
برادران یوسف و ما انت بمؤمن لنا ۲ بمعنی دهنده بندگان از ظلم و ایمن کردانند
ایشان از عذاب ۳ بمعنی تحقق یعنی ظاهر کرداننده وحدانیت خود را بدلایل
و آیات نزد خلق و شناسنده خود را بخلق **المهیمن** سه معنی دارد ۱
شاهد

شاهد بر احوال خلایق از پنهان و آشکار ۲ خبر کننده و محافظت کننده
ایشان ۳ این بمعنی که در موضع گفته شد و ماخوذ اشتقاقش امن است
العزیز غالب و غیر عاجز مانعی نباشد زیرا آنچه اراده نماید الجبار
دو معنی دارد ۱ تدارک کننده فقر فقیران بغنا و توانگری و کسر شکستگان
بدفع ستم از ایشان و بر این معنی جبیره که در موضع زخم و شکست اعضا کنند
میشود ۲ بر پا دارنده خلق خود با نچه فرماید و آنچه تقه بر کند خواه راضی باشند
و خواه نباشند المتکبر سه معنی دارد ۱ بزرگوار که بزرگی اختصاص
تام تمام بذات اقدس او دارد و غیر او را نشاید که خود را شریک و مستحق آن
داند زیرا که موصوف باین صفت آنکسی باشد که محتاج بهیچکس نباشد هر موجود
محتاج بوی باشد و این معنی در غیر او سبحانه یافت نشود ۲ خود را بزرگ دانند
از هر کس السید دو معنی دارند ۱ پادشاه و بزرگ ۲ مالک رقاب
که گردن وجود هر موجودی در ید تصرف او باشد ۳ دور گردانیدن عذاب
اذیت خود از خلق یاری کردن قوم خود السبوح پاک و پاکیزه
از نقایص از آنچه لایق خداوندی نباشد این اسم و اسم قدوس و هر
در معنی الشهید دو معنی دارد ۱ شاهد و مطلع بر همه اشیا
که هیچ چیز بر او مخفی نباشد و در نزد وی حاضر باشد ۲ علیم است عالم
الخبیر راست گوینده و راست کننده وعده که در جزای راست گویان
کرده

کرده که از ثواب ایشان کم نکند الصانع سازنده هر چیز از مصنوعات
که در تحت قدرت در آید و پیدا کننده جمیع مخترعات اللطیف عادلست
یعنی برابر کننده و جزا دهنده و اجتناب کننده از حیف و میل الطاهر پاکیزه
و منزه از شبه و مثل و ضد و ند و حد و زوال و انتقال و منزه از معایب و اوصاف
خلق از طول و عرض و عمق و قطر و سنگینی و سبکی و نازکی و غلظت و دخول و خروج
و غیره اینها از ساحت خداوند دور العدل رفق و نیکو کننده ماخوذ از لطف
بمعنی بکرمت چنانچه گویند فلان لطف بفلانی دارد ماخوذ از لطف بمعنی نازکست
در صنعت چه صاحب صنعت حاذق را صانع لطیف گویند ۲ آفریننده خلق
کوچک چندی [illegible] که در نظر نیاید العفو بمعنی فاعل است مشتق از
عفو بمعنی بخشش کننده و در گذرنده از گناه گناهکاران و بدل کنندهٔ ان
با ضعف فیها بحسنات معنی دوم ترک است یعنی واگذارنده جزای بدکاران
الغفور بمعنی غافر است یعنی پوشانیدن عفو پوشیده است الغنی
بمعنی توانگر و بی نیاز است الفاطر دو معنی دارد ۱ شکافنده
ماخوذ از فطور و خروج و رخنه دادن چه او سبحانه خلق را از پرده عدم بخیز
وجود آورده است ۲ پیدا کننده اشیا الغیاث بمعنی فریادرس الفرد
دو معنی دارد ۱ منفرد در ربوبیت ۲ منفرد بوجود بهمه موجودی بجز او نیست
الفتاح دو معنی دارد ۱ حکم کننده ۲ گشایش دهنده کارها و خزاین رزق
و در رحمت بر بندگان الفالق شکافنده دانه و حبوبات برای حاصل شدن
القریب

القریب سه معنی دارد ۱ نزدیک بخلق خود از راه علم ۲ عالم بودن بوسا وس
دلها القدیم پیش کرینده بحسب وجود بر همه اشیا مراورا اولیت و صدرت نیست
۲ مالک و صاحب تصرف

الملک سه معنی دارد ۱ پادشاه صاحب مملکت
القوی نیرومند است یعنی
القدوس بسیار پاکیزه از عیب و قبایح
قادرست القیوم دائم القیام با مور خلایق از قبض و بسط و رزق و خلق یعنی
اگر یک لحظه واگذارد همه آسمان و زمین بر هم خورد چنانچه سؤال موسی القائم
ما خوذ از قبض است با زگرفتن چه او بسی نه روزی و نفس را از فقرا باز گیرد
ان ثواب و بهر الباسط پهن کننده فضل و احسان و رزق بر بندگان
القاضی سه معنی است ۱ حاکم و الزام کننده امر و نهی خود بر زیر دستان
ما خوذ از قضاست ۲ اعلام کننده ۳ با تمام رساننده المجید یعنی
ماجد که معنی دارد ۱ واسع الکرم است بر سایر خلق از هر گونه نعمت بخشد
مردم بخیرا ماجد کویند ۲ کریم و عزیز است یعنی تعظیم و تکریم کرده شده المولی
در بعضی نسخه ولی مذکور است و هر دو بمعنی ناصر است برای مومنان و متولی
ثواب و اکرام ایشان المنان صیغه مبالغه است از منت یعنی عطا
بسیار بخشش کننده المحیط فراگیرنده همه اشیا بر سم احاطه یعنی احاطه
علمی نه احاطه بعنوان ظرفیت بحثیتی که غایب باشد و بمعنی متولی و غالب
نیز آمده المبین سه معنی دارد ۱ اول ظاهر و هویدا بودن با یات
و اضحه

الدیان مبالغه از دینست که در لغت بمعنی برابری دهنده عمل عامل و در اصطلاح
هفده معنی دارد ۱ جزا و مزد ۲ حساب ۳ خواندن ۴ توحید ۵ حسنات ۶ عدل ۷ ملت ۸ حکم
۹ کفر و ایمان ۱۰ عادت شریعت حد شرعی اطاعت اعادت فروتنی قهر و غلبه
الشکور جزا دهنده شکر شاکرانست یعنی شکر کرده شده العظیم صاحب عظمت و جلال
بحث شان و قدرت الشافی خلاصی دهنده از مرض و علت و وسیله دوا و دوی و نجات
کننده بهترین جزا که حیکترین عمل ما خوذ از شفا بمعنی جانب مریض را از مرض
بجانب دیگر میبرد چنانچه مرض در طرفها دارد و طرف دیگر میشود

القاب حضرت رسول

۱ مجمل اول ۲ منصب اولی ۳ عقل ۵ نون ۶ قلم ۷ نور ۸ روح ۹ برزخ اعظم ۱۰
برزخ اکبر ۱۱ انسان مکمل ۱۲ عین العالم ۱۳ عین المقصود ۱۴ عمده معنوی
۱۵ ظل الله ۱۶ شمس الخلایق ۱۷ حجة الخلق ۱۸ السکینة للحق ۱۹ الممسوک الوجه
۲۰ مرآت الحضرتین ۲۱ مظهر احدیة الجمع ۲۲ مظهر احدیت اولی ۲۳ مظهر حضرة النهایة
۲۴ محمد النعیم ۲۵ واسطة الفیض ۲۶ مفیض للعالمین ۲۷ صاحب الزمان
۲۸ قطب الاقطاب ۲۹ شجره مبارکه ۳۰ شجره زیتونه ۳۱ صبیح الوجه ۳۲ جواد ۳۳
مکمل ۳۴ کامل ۳۵ کرسی الکرسی ۳۶ صورت الحق ۳۷ مرآت للذات ۳۸ مرآت الصفات
۳۹ مظهر الاتم ۴۰ مظهر الاسماء ۴۱ الامام الاعظم ۴۲ صفی الله ۴۳ حبیب الله ۴۴
شفیع المذنبین ۴۵ متوکل ۴۶ بشیر ۴۷ نذیر ۴۸ ناسخ ۴۹ خاتم النبیین ۵۰ امام المتقین
مکرم ۵۱ طاهر ۵۲ مصطفی ۵۳ مختار ۵۴ امین ۵۵ رحمة للعالمین
رؤف ۵۸ رحیم ۵۹ شاهد ۶۱ راکب الجمل ۶۲ صاحب المعراج ۶۳ رسول موقف عاقب
حاشر منذر مذکر مزمل مدثر داعی سراج فتاح طیب میمون غایة للطلوب غایة الغایات
از هزار متجاوز است

اوّل خلقت

نور او چهار حصه بعد بیست و پنج هزار سال بود قبل از آفرینش آسمان و زمین و لوح و قلم و عرش و کرسی
و بهشت و دوزخ که حجاب قدرت دوازده هزار سال و در حجاب عظمت یازده هزار سال
و در حجاب منت ده هزار سال و در حجاب رحمت نه هزار سال و در حجاب سعادت هشت هزار
سال و در حجاب کرامت هفت هزار سال و در حجاب منزلت شش هزار سال و در حجاب هدایت
پنج هزار سال و در حجاب نبوة چهار هزار سال و در حجاب رفعت سه هزار سال و در حجاب هیبت
دو هزار سال و در حجاب شفاعت هزار سال پس نام مبارک او بر لوح چهار هزار سال درخشنده و
بر ساق عرش هفت هزار سال پس بصلب آدم جا کرفت   اسماء وی

محمد و احمد و ماحی و محمود و عبد و طه و یس و مخوک و قتّل و قیم و نور
و شمس و نجم و حم و س ~~ابو الفضیل ابو المظفر ابو النصر~~ و تین و قابر و یتیم و الحمید
و حاد و فارقلیط و طاب طاب و بلواح و ساحی و منجی و المتوکل و حاشر و حق
و نه نام آخر عزیز است   کُناه   ابو القاسم ابو ابراهیم ابو المکارم ابو الفضیل
ابو المظفر ابو النصر ابو الارواح ابو البشر لعلت تقدم خلقت.   اباء   ۱ عبد الله ۲
۳ عمر مشهور هاشم ۴ مغیره مشهور بعبد مناف ۵ زید مشهور بقصی ۶ کلاب ۷ مره ۸ لوی
۹ غالب ۱۰ فهر ۱۱ مالک ۱۲ قریش مشهور بنضر ۱۳ کنانه ۱۴ خزیمه ۱۵ مدرکه
۱۶ الیاس ۱۷ مضر ۱۸   ۱۹ معد ۲۰ عدنان ۲۱ اد ۲۲ اود ۲۳ ال
۲۴ زید ۲۵ یخشب ۲۶ میحر ۲۷ صابوع ۲۸ همیلع ۲۹ سلامان ۳۰
بنت ۳۱ حمل ۳۲ قیدار ۳۳ اسمعیل ۳۴ ابراهیم ۳۵ تارخ ۳۶ ناحور
۳۷ نروع ۳۸ ارغو ۳۹ فالغ ۴۰ عابر ۴۱ شالح ۴۲ ارفخشد ۴۳ سام
۴۴ نوح ۴۵ لمک ۴۶ متوشلخ ۴۷ اخنوخ ۴۸ بارد ۴۹ مهلائیل ۵۰
قینان ۵۱ انوش ۵۲ شیث ۵۳ آدم ۵۴ همه خداپرست بودند

الله

اسم ذاتیست مستجمع همه صفات کمال که من حیث الالوهیت مستحق سزاوار پرستش و حمد

باشد پس الله هرگاه گفته شود گویا اسماء حسنی همه گفته شده آنرا لفظ جلاله

گویند یا خود از اله یاله بمعنی درخشندگی و رفعت ارناله و الهت بمعنی تعبد و عبادت

از وله واصل اله وله است به معنی متحیر ساختن ۲ مشتق بودن ۳ پناه

دادن و در اصل لاه بوده حرف تعریف متصل بوی شده و او را اسم اعظم گویند

بچند وجه ۱ هر یک از حروف وی حذف کنند معنی وی برقرار است ۲ مشهور ترین

اسمایست ۳ بر همه اسما مقدمست ۴ مخصص بکلمه توحید و شهادتین است ۵

از همه اسما بیشتر است چه در قرآن دو هزار و هفتصد و شصت جا مذکور است ۶

عددش بهر زبانی شصت و شش است چنانکه بعبرانی ادنی گویند لمؤلفه

اسم اعظم کان بود اصل وجود می نگنجد زیر این چرخ کبود در ذکر ذات الهاش نیکو

میطپید چون حلقه گوش سمک زیر هر موجش هزاران گوهر است زیر هر گوهر بهای گوهر است

زیر کنهش فکر هر دانا نرفت کس بزورق در تک دریا نرفت بی نشان از نقطه مید اینا چرا

تا بدانی بی نیاز از ما سواست گر تو خواهی ره بیابی سوی آن بی نشان بی نشان شو بی نشان

بی نشان اندر هر یک از جهات و عصر و ثلث آخر شب شصت و شش بار بر خوانند بر آید

مطالب و عدد وسطش دوازده و صغیرش ۳ است

غلام گفت ای ولی شاید که بسبب فرح تو من شوم خواجه جای خود را با و عطا

کرد غلام گفت برو و ملک را بگو که مرا غلامی است که تفسیر این آیه میداند خواجه این

صورت را عرض کرد ملک او را احضار کردانید و از او پرسید که خدا هر روز در چه کار است

گفت ای ملک شان خدا آنست که یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل

و یخرج الحی من المیت من الحی و یشفی سقیماً و یسقم سلیماً و یفتقر غنیاً و یغنی

فقیراً و یذل عزیزاً و یعز ذلیلاً ملک گفت نیکو گفتی پس بفرمود رخت خواجه را

از بدن او خلع کردند و در غلام پوشانیدند و او را منصب وزارت دادند غلام

گفت ای ملک این از شان پروردگار ماست در کشف آورده اند که از اول

روزگار تا آخر روزگار نزد یک خداوند دو روز بیش نیست یکروز مدت دنیاست

و شان او در آنروز امر است و نهی و منع و عطا و خلق و رزق و امات

و احیا و اعزاز و اذلال و غیر و روز دوم مدت آخرت است و شان

او روز حساب است و سؤال و عقاب و ثواب یا معشر الجن

والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار

السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا

بسلطان ای گروه پریان و آدمیان ان استطعتم ان تنفذوا

از

که گناهکار را بیامرزد و غمگینی را شادمان سازد و گروهی را بلطف بردارد و
جمعی را بخذلان از نظر رحمت بیندازد و سبب نزول این آیه آورده اند که یهودان
گفتند خدای در روز شنبه هیچ کار نمیکند این آیه آمد که او هر روز در کاریست
و سعید بن جبیر از عبد الله عباس روایة کرده که اول چیزی که خدا تعالی آفرید لوح بود
از دُر سفید و اطراف آن از یاقوت سرخ و قلم آن از نور و کتابت نیز
از نور در هر روزی سیصد شصت بار در آنلوح نظر کند و در آن نظر کارهای خلق
سازد پس دعای داعی را اجابت کند و سایل را عطا دهد و درمانده را نجات
بخشد و غمگین را فرحناک سازد و مریض را صحت دهد و قومی را قوه دهد و گروه را
بیامرزد و در خبر است که هر روز سه لشکر از جای بر انگیزد و به موضع فرود
آورد گروهی را از اصلاب پدران بارحام مادران رساند و جمعی را از ارحام
مادران بپشت زمین فرود آرد و بعضی دیگر را از پشت زمین بشکم رساند
و در روز قیامت همه نزد وی مجتمع شوند و هر یکرا فراخور کردار جزا دهد
و در کشاف آورده که یکی از ملوک معنی این آیه را از وزیر پرسید گفت
ایها الامیر یکروز مرا مهلت ده تا بیان آن کنم گفت چنین باشد پس وزیر
متفکر و دلتنگ بخانه آمد و در میان غلامان غلامی حبشی بود چون خواجه را دلتنگ
دید گفت یا مولای چه چیز ترا دلتنگ ساخته خواجه از او اعراض کرد و جواب نگفت

غلام

(1) ٤٤

حکایت صاع آنکه در یوم احضار اولاد یعقوب بدربار عظمت یوسف
الحکم امر فرمود مجلس را بدستور ملوکانه ترتیب تمام آراستند بفرش های دیبا
و تخت زرین مرصع بجواهر ثمین نشست در حالیکه صدیق عصابه مرصع
بربست و بلباسهای ملوکانه متلبس از حریر و دیبا طوقی از طلا در گردن تاج
زرنگار مرصع بجواهر بر سر نهاده و غلامان نیکو صورت با اسلحه مرصع و اعیان
مملکت مصر در یمین یسار صف کشیدند و در هیبت موضع حاجب در نهایت هیبت
که با هر یک یانصد نفر خدم مسلح با اسلحه تمام مکمل مسلح مقرر فرمود تا اولاد یعقوب
را از درگاه در آرند و با ایشان بواسطه ترجمان سخن گوید چنین با آداب
ایشان را بدرگاه سلطنت و در حضور از درگاه داشتند یوسف صدیق
یک یک ایشان را شناخت و ایشان یوسف را نشناختند کما قال تعالی وجاء
اخوة یوسف فدخلوا علیه فعرفهم وهم له منکرون وجه نشناختن ایشان یعنی
[illegible] بود چه ایشان را از درگاه داشتن یا طول مفارقت چه از زمان ملاقات
[illegible] بود یا آنکه آنروز صدیق نقاب بسته بود چنانچه عادت سلاطین آنزمان بود
مجملا برادران تعظیم و تکریم صدیق نمودند بزبان عبرانی تحیت مسلمانان بجا آوردند
صدیق نیز بان زبان جواب داد سوال نمودش شما از کدام دیارید و بچه مقصود آمده اید
عرض کردند ما جمعی بادیه نشینیم از بلاد شام از بی برگی و قحط باوازه بذل
و احسان شما متوجه بلاد شما شده ایم تا قوتی بدست آوریم یوسف گفت

گاه

شما مفقود شده بود و کد ازاو مبتلا میباشد بسیار محنت الم و
محزون شدم واقعه را مشروحاً از سالی قحط تا مدت شاید تدارک
ان شود پسران استدعای جواب نامه نمودند که تسلیم ابن یامین
غایب عزیز روانه شوم و لما فتحوا متاعهم وجدوا
بضاعتهم ردت الیهم یعنی گشودند بارهای خود را بضاعت
خویش در میان بارها دیدند یعقوب فرمود عجب کریمی است
عزیز مصر که بضاعت را از شما قبول نکرده برادران گفتند ای
پدر طلب نمیکنیم از تو ثمن غله را این بضاعت رد شده بمصر میرویم و
غله میخریم و نمیر اهلنا بقال بما اهله نمیه هم اداجاء
باقولهم من ندلی بلد بعضی گفته اند باین جهة خطاب
امیر المومنین ملقب شد که ارزاق خلق شما از مومنین متوسط او
تخلق میرسد از جانب اله از بلد سموات ببلد ارض حضرت یعقوب
از ایشان عهد گرفت و عهدنامه نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم
هذا ما عهد بنو یعقوب اجمعون یهودا و
روبیل و اخوتنا ان لا یضیعوا ابن یامین لا مکروا و لا
جد شهد الله الذی لا اله الا هو یعقوب گفتند

کها

کاست شما جاسوسید آمده اید که بلاد خلل اشکر نمائید و بولایت شام و روم رسانید
تا دلیر در تجارت باشوند گفتند معاذ الله بلکه ما پیغمبرزاده گانیم از نسل یعقوب
اسرائیل الله معجزات و کرامات خلیل الله بسمع اشرف رسانیده یوسف صدیق
پرسید پدر شما الان زنده است چگونه شخصی است و چگونه میگذراند گفتند
برادر پیشینه گفتند از نسل خلیل لقبش اسرائیل پیغمبر خدا و دوازده برادر بودیم
یک برادری که از همه بهتر بود در صورت و سیرت با ما بتماشای صحرا آمده بود گرگ
او را بخورد و خبر به پدر رسید و دلش سوخت و بکاه افتاد از حزن و غم آن
گرفته و ناله و آه مشغول است و هم از آن مادر فرزند گمشده پسری دارد که با او
انس تمام دارد گفت نام چیست گفتند ابن یامین گفت چرا باین اسم موسوم
داشت گفتند پسر مادر فرزند گمشده را ابن یامین خوانند چه مادرش را حسی مرد
و بداید پسر واحدی را ابن در حفظ او متیر است و خود متفحص او بوده است و روز
از شوق پسر گمشده گریه و ناله مشغول صدیق فرمود در این مملکت گواهی
بر صدق و نسب شما است رومی گفت ما در ملک شام اینچ اهل اسلام هم
معروف را المعرف صاحب نسبت تحت الامر یوسف ایشانرا بمنزل شریف
و خود متفکر و طعام حکم ناکون مکرم ملیم و خنیم سه یوم بگذشت هر یوم یکدفعه
بحضور صدیق همی آوردند و یک یک بوقت ملاحظه مینمود و انگاه بمنزل عود
میکردند و ایشان متعجب که ملک در ما نظر میکند زیاده از عادت محبت و ادر مقام

قند

این یامین را از ایشان خواهش نمود گفت البته او را بیاورید اگر نیاورید غله
نخواهم داد و پیش من نیایید گفتند جهد کنیم تا از پدر اجازت گرفته بیاوریم
مجمله چون اولاد یعقوب بکنعان رسیدند صفات حمیده و مکارم عزیز
مصر و احسانات او نسبت بایشان بعرض یعقوب رسانیدند الجناب تحسین نمود
اما چون نظر نمود شمعونرا ندید آتش حزنش مشتعل شد استفسار فرمود و احوال
معروض داشتند یعقوب فرمود شما چرا سر خود را باو مکشوف نمودید گفتند
ما را متهم بجاسوسان داشت للصلاح نسب خود را بخاندان نبوت معروض
داشتیم لاکن مصدق این مقال از ما ابن یامین را خواسته اصرار بسیار کردیم
از برای تو و ابن یامین جهت داشته با لغربت تا تصدیق مقال شما ننماید(?)
دغله ما را تمام نپذیرفت(?) الجناب فرمود مرا اعتماد بر سخن شما نیست چنانچه در برادر
کردید گفتند عزیز شمعونرا بر رهن ابن یامین نگاه داشته هرگاه نفرستی او را
نگاه خواهد داشت و دیگر غله نخواهد داد ... در این الحاح زیاد نمودند الغاه(?)
رضا شده گفت فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین چون نامه عزیز را
بیعقوب دادند نوشته بود بعد از تحیت ... که این جماعت خود را از اولاد
یعقوب مذکور نمودند چون در شبهه شدم از کلمات ایشان شمعون را
نگاه داشتیم تا مصداق آورند استماع شد فرزند عزیزی از نظر

شه

قبض ما در آید تعهد نمودند که فردا عرض میکنیم که اطفال ما انتظار ... رجوع
بوطن فرمایید پس انروز بماندند صدیق گفت مراد شما ... شبهات است ...
گویید ما اولاد یعقوب دوازده بودیم یکی را گرگ بخورد از شما بزرگتر بود یا کوچکتر
گفتند کوچکتر لکن پدر او را عزیزتر میداشت یوسف گفت او پیغمبرزاده است
چرا نقد و سنت میداشت گفتند زیاده بر ... حسن ... لکن خوابی دید که ما از او
کراهت داشتیم گفت چه دیده بود گفتند خوابی دید که دلالت میکرد پادشاه شود
و ما چنین بندگان پیش او ایستاده باشیم و سجده باو کنیم گفت الحق پادشاه شده یا نه
گفتند گاه است در اینست چنین شده باشد هرگاه ما را گاه گرگ او را بخورد و گاه است
در دنیا نیز شده صدیق سوال از کیفیت گرگ خوردن نمود گفتند در صحرا
همراه ما بود که گرگ بربود گفت شما ده نفر مرد با قوت و شوکت چگونه گذاشتید
که گرگ او را بخورد گفتند او نزد متاع بود ما پیش رفته بودیم گفت چرا طفل خود را
تنها گذاشتید ظاهرا که کاذب باشید چه من شنیده ام گوشت پیغمبرزادگان
بر گرگان حرام است اظهار خشونت نموده گفت چند یوم شما را محبوس دارم
تا حقیقت حال شما واضح شود ایشان بجزع آمدند که ای پادشاه پدر پیر
ما را فراق ما سوزانیده ... سوختگی و ضعف و نابینایی از هجران یوسف
کافی است او را دیگر عیال ما و پدر نیز در معرض مجاعت و هلاک مشرف شدند

صدیق

فرو کشید دل او بسوخت حرارتش بداغ زده و دیده اش سفید شد وابیضت
عیناه من الحزن مقربان اله بناله آمدند عرض کردند الها از این پسر محنت
زده چه میخواهی دل او را بفراق عزیزش مبتلا داشتی و متبلی بود بناله
و ذکر او منع نمودی الکه متبلی باستماع الاسم او منع نمودی یا راحت وصال
وصال بده یا اذن در ناله اش بده خطاب الهی رسید یا یعقوب
تا حال بعزت الهیت میکفتم اکنون از برای رخصت دل سوختگان
امت محمد میکویم بنالی اگر تو نالی هیچکس از دل سوختگان امت محمد را رخصت
نالیدن نباشد محمد انکه اشاره باشد بدل سوختگان صحرای کربلا چه آن
مصیبت نه بحدی است که بتوان منع نمود از ناله که یعقوب یک یوسف کم
کرد و دید آلست که بحرة دارد چنان ناله مینمود اما یعقوب صحرای کربلا چندین
یوسف خود ایش روی خود بخاک و خون آغشته دیده آه و دریغ از یوسف

(٤) صدیق چه فقر و فاقه یعقوب شنید کریست کفت رعایت یعقوب برهمه
لازم لکن یکی از شما نزد ما باشد تا آنکه باز آئید برادر خود را با خود بیاورید تا تصدیق
شما نمائید کفتند سمعا و طاعة هر که را خواهی نکه دار قرعه زدند بنام شمعون
در آمد نکه داشتن او امر نمود بزندان با زنجیر و کند های آهنین بپای او زدند
در زندان کس فرستاد که نیکو نکه دار کذلک حال العاصی فی یوم القیمه
عند الله الکریم حکمت یوسف آن است که اگر این بابا بنی نزد او آید شمعون برادر شرا
نکه داشت خداوند چون خواهد بنده گرفته نزد او بر کرده مراد اش دهد نیز او را
نکه دارد تا بطلب آن نزد او بزاری آید مجملا بعد از آن امر نمود اینکه بارهای
ایشان را پیش من بکشایند وقتی از من کسی نظر بکند خادمان متحیر که بارهای جواهر
و طلا و نقره رفیعه که از اطراف مینماید ورنه اصلا التفات نمیکنند و من کوید پیش من
بکشایند و این قلبی شمع و موی و کشک را چنین مینفرماید در این اشاره است
قلبی از ارت مطلوب و مقبول است و از بیکانه مقبول نیست هر چند
آلاف باشد چنانچه هفتصد هزار سال عبادت ابلیس اصلا ملتفت الهی نشد
و یک نفس دردناک موحن تائب را میفرماید انین المذنبین احب الی من
تسبیح المسبحین چون بارها را کشودند بهای یکخروار غله نزد فرمود چون از کفتی
رسیده مقبول است فرمودند بکیرید زیاده از برای هر یک شتر باری معین نمود

ابی یا بنی را

كما قال الله تعالى على ما نقول وكيل القصه ابن یامین را حاضر
کردند پیراهن شمعی خویش و عمامه اسمعیل بر سر و کمربند ایش که از
ابراهیم بود تسلیم او نمود و عصا بدست او داد و القصه روانه مصر شدند
و یعقوب آمد بمشایعت ایشان تا زیر درخت شجرة الوداع که با یوسف آمده
بود دو دست بگردن ابن یامین یوسف را یاد آورده بگریه و ناله آمد بعد از فراغ
پسران او وصیت نمود یا بنی لا تدخلوا من باب واحد وادخلوا
من ابواب متفرقة در این آیه ظاهر و باطن اشارات عدیده است
یکی آنکه حکمت تفریق دخول در ابواب حفظ ضرر از چشم زدن باشد
چه مجموع برادران بصورت حسن و نیز و قامت قوی بودند شمعون نیز
خشم آلود را اگر فتی و در دل بلک دویدن ده فرسخ راه دویدی و ماننده شیر
و روبیل بقوت پنجه درخت از ریشه کندی و بضرب لگد حجر را در هم شکستی
و یهودا چون نعره زدی جمیع زنان حامله شهر سقط نمودند چون یازده
جوان نیکو صورت با قوت یکجا از دروازه در آیند مبادا چشم بد
با ایشان رسد زیرا که چشم را اثر است

در بیان قصه حضرت جرجیس ع

حق تعالی جرجیس را پیغمبر گردانید و فرستاد او را بسوی پادشاهی که
در شام میبود که او را داذانه میگفتند دعوت پیغمبری شنید پس
با و گفت که ای پادشاه قبول کن نصیحت مرا و نیز او را منع
خلق را که عبادت کنند غیر خدا را در غضب شد و در جواب گفت تو نبوی
غیر او پس پادشاه بآنحضرت گفت که از اهل کدام زمینی فرمود که من از
اهل روم که در فلسطین میباشم پس امر کرد که جرجیس را حبس کردند و بدن
مبارکش را بشانه‌های آهنی مجروح کردند تا گوشتهای او ریخت
و سرکه بر بدنش میریختند و پلاسهای درشت بر آن بدن مجروح
می‌پوشیدند پس امر کرد که سیخهای آهن سرخ کنند و بدنش را با آهن
داغ کنند و چون دید که با اینها کشته نشد امر کرد که سیخهای آهن
بر رانها و زانوها و کف پاهای او کوبیدند و چون دیدند که با اینها نیز
کشته نشد امر کرد که سیخهای بلند از آهن ساختند بر سرش فرو بردند
که مغز سرش روان شد و فرمود که سرب را آب کردند و بر بدنش ریختند
و ستونی از آهن در زندان بود که کمتر از هیجده نفر نقل نمیتوانستند
کرد و حکم کرد که آنرا بر روی شکم او بگذارند و چون شب تاریک شد

و چون واجب نماز شوید خاطرها و فکرهای خود را بگردانید بسوی نماز
و دعا بکنید نزد خدا دعای پاکیزه با تضرع و توسل ازاو لطیفه
حاجتها و منفعتها و مصلحتهای خود را با خضوع و خشوع و شکستگی
و خاکساری و چون بسجده روید از خود دور کنید و فکرهای دنیا را و خیال
بد را و کردارهای ناشایست را و در خاطر نیارید مکر و خوردن حرام و بغض
و ظلم و کینه را و این صفات ذمیمه از خود بتنیدازید و در هر روز سه
وقت نمازهای واجب را بجا آورید در بامداد و عصر و شب هشت سوره
و در هر سوره سه سجده باید کرد با تسبیح و در نصف روز پنج سوره و نه
خود نمازهای آخر شب پنج سوره با سجودهای الهی انها بشمارید که هر یکی
واجب است و هرکه زبانم پر این نماز بجا آورد ثوابش برضای الله

شد و هجوم از او برانگیزه شدند اهل زندان که دیدند که ملک برد آنحضرت
آمد و گفت ای جرجیس حق تعالی پیغمبر باید که صبر کنی و شاد باش و مترس که
خدا با تست و ترا از ایشان خلاصی خواهد داد و ایشان چهار حربه ترا
خواهند کشت و من الم و آزار را از تو دفع میکنم و چون صبح شد پادشاه
گمراه المقرب درگاه اله را طلبید و حکم کرد که تا زیانه بسیار بر گیت و بکم
آنحضرت زدند و بار گفت که او را از زندان برگردانید و با هر مملکت خود
فرمانها نوشت که هر ساحر و جادوگری که در مملکت او باشد برای او بفرستند
پس فرستادند ساحری را که از همه ماهرتر بود و هر جادوی که توانست
کرد و در آنحضرت تاثیر نکرد پس زهر کشنده آورد و با آنحضرت خورانید پس
جرجیس گفت بسم الله الذی یضل عند صدقه کذب الفجرة
وسحر السحرة پس هیچ ضرر بآن حضرت نرسانید پس ساحر گفت که
اگر من این زهر را بجمیع اهل زمین بخورانیدم هر آینه قوتها را ایشان
میکند و احشا را ایشان را میریخت و خلقت همه را متغیر میکرد و دیده
های ایشان را کور میکرد پس گفت ای جرجیس توئی نور روشنی بخش راه بدایت
و چراغ ظلمات ضلالت و توئی بحق یقین و شهادت میدهم
که خداوند تو بر حق است و هرچه غیر اوست باطل است
و باد

دیگر از صحف نوشته است که هیچ بنده را نباید که بر هیچ کاری از هوی [illegible]
حکمت کرده و نعمت عظیم است و تعیین است خوانند بسوی خیر و کشف
درهای خیر و فهم و عقل زیرا که چون خداوند کائنات را آراسته است
بخشید با آن عقل را و مخصوص کرده اند پیغمبران و دوستانش را
بروح القدس پس گشودند از برای مردمان پرده پرده ها از اسرار و آیات
و حقایق حکمت تا ترک نمایند گمراهی را و هم تبعیت نمایند رشد و
و صلاح را و در جای دیگر فرموده که بخوانید در اکثر اوقات پروردگار
خود را یاری کنید یکدیگر را و خداوند [illegible] در دعای خود زیرا که اگر
خدا از شما داند که بدو کار [illegible] دعای شما را مستجاب میکند و
حاجتهای شما را [illegible] دلهای شما را با رزوهای خود میرساند و بر نفسها میبرد
عطاهای خود را از خزینهای خود که [illegible] و در جای دیگر
فرموده که چون در روزه داشتن تو بند پس پاک کنید نفسهای خود را از
هر چه که دلی [illegible] و روزه بدارید از برای خدا با دلهای خالص صدق
منزه از فکر [illegible] و از خیالات [illegible] بدرستیکه خدا [illegible] حبس [illegible]
دلهای آلوده و نیت [illegible] را با روزه داشتن [illegible] از خوردن
باید روزه دارید پس بلکه باید که از جمیع [illegible] و ملاهی و [illegible] روزه

٢٤

و با او ایمان آوردم و تصدیق کردم به پیغمبران او و توبه میکنم
بسوی او از آنچه کردم پس پادشاه او را گذاشت و باز جرجیس را
بزندان فرستاد و او را با انواع عذاب معذب گردانید و فرمود
که آنحضرت را پاره پاره کردند و در چاهی افکندند و مجلسی آراست
و مشغول شد بشراب و طعام خوردن پس امر کرد حق تعالی بدریا
که ابر سیاهی برانگیخت و صاعقه عظیم حادث شد و زمین و کوهها
بلرزیدند و مردم همه ترسیدند که هلاک خواهند شد پس خدا میکائیل را
امر کرد که بر سر چاه آمد و گفت برخیز ای جرجیس بقوت خداوندی
که ترا آفریده و مستوی الخلقه گردانیده است پس جرجیس زنده
و صحیح برخواست و میکائیل او را از چاه بیرون آورد و گفت صبر کن
و بشارت باد ترا بثواب الهی پس جرجیس باز رفت بنزد پادشاه و
گفت خدا مرا بسوی تو فرستاده است که حجت بر تو تمام کند پس سپه
سالار لشکر او گفت که ایمان آوردم بخدای تو که ترا زنده کرد بعد از مردن
و گواهی میدهم که او حق است و غیر از او باطل است پس چهار هزار کس
متابعت او کردند و ایمان آوردند و تصدیق آنحضرت کردند
پس پادشاه همه را بشمشیر قهر هلاک کرد و امر کرد که لوحی از مس
ساخته

پس حضرت علی گفت که فرزندان من فرمود که دادم بتو و فرزندانت که گناهی را
یکی بنویسند و حسنه را ده برابر بنویسند گفت پروردگارا زیاده کن فرمود توبه ایشان را
قبول میکنم تا حالت حلق او برسد گفت پروردگارا زیاده کن فرمود بیامرزم
گناهان ایشان را پروا نمیکنم گفت بس است مرا چون ابلیس سجده نکرد تا از درگاه الهی
کرد در آسمانها [illegible] هزار سال [illegible] بود

آدم در روز جمعه یازدهم محرم بود وفات کرد
و حوا بیمار یازده روز بیمار شد فوت کرده

[illegible]

[illegible]

(٤) ختند و آتش بر روی آن افروختند تا سرخ شد پس جرجیس را
بر روی آن خوابانیدند و سرب گداخته در گلوی او ریختند و میخهای آهنی
بر دیدهها و سر مبارکش دوختند پس میخها را کشیدند و سرب گداخته در
گلوی او ریختند و چون دیدند که باز هم کشته نشد امر کرد که آتش برافروختند
افروختند تا سوخت و خاکستر شد و امر کرد که خاکستر را بر آب دادند
پس خدا امر فرمود حضرت میکائیل را که حضرت جرجیس را زنده کرد و
زنده شد و ایستاد با امر خدا و رفت نزد پادشاه در وقتی که در مجلس
عام نشسته بود باز تبلیغ رسالت الهی با و نمود پس شخصی از اصحاب
آن گمراه برخواست گفت در زیر ما چهارده منبر هست و در پیش
ما خوانی هست و چوبهای آنها از درختهای متفرقند که بعضی میوه دهند
و بعضی غیر میوه اگر سؤال کنی از پروردگار خود که هر یک از آنها را
درختی کند که پوست و برگ بهم رسانند و میوه بدهند من تصدیق تو
میکنم پس جرجیس بدو زانو در آمد و دعا کرد در همان ساعت همه درخت شدند
و شاخ و برگ و میوه بهم رسانیدند پس پادشاه امر کرد که آنحضرت را در میان
دو چوب گذاشتند و چوبها را بر آن حضرت باره کردند و دو نیم کردند پس دیگ
بزرگی حاضر کردند و زفت و گوگرد و سرب در آن دیگ ریختند

و جسد

پنج پیغمبر عرب بودند گفته اند شعیب و هود و صالح و اسمعیل و محمد

پیغمبران ختنه کرده مخلوق شده آدم شیث ادریس و نوح و سام ابر[illegible]

و داود و سلیمان و لوط و اسمعیل و موسی و عیسی و محمد

پیغمبرانی که دو نام دارند یوشع بن نون که نام او الکفل است و یعقوب که اسرائیل است

و خضر که او الیاس است و یونس که او ذالنون است و عیسی که او مسیح است

و محمد او احمد است   چهار پیغمبر سریانی بودند بزبان سریانی سخن میگفتند

آدم و شیث و ادریس و ابراهیم و نوح   نه نفر عبرانی زبان [illegible]

اسحق و یعقوب و موسی و داود و عیسی

[illegible]

(٥)

وجد شریف آنحضرت را در اندک گذاشتند و آتش افروختند در
زیر دیگ تا جسد آنحضرت با آنها بهم آمیخته شد پس زمین تاریک شد و فرستاد
حضرت اسرافیل را از آسمان که نعره بر ایشان زد که همه برو در افتادند
و دیگرا سرنگون کرده گفت برخیز ای جرجیس باذن خدا پس بقدرت حق تعالی
صحیح و سالم ایستاد و رفت بمجلس آن پادشاه شقی کافر و باز تبلیغ رسالت نمود
و چون مردم او را دیدند تعجب کردند پس زنی آمد و گفت ای بنده شایسته
خدا گاوی داشتم که بشیر آن تعیش میکردم مرده است میخواهم که او را زنده
کردانی جرجیس فرمود که این عصا را بگیر و ببر و بر گاو بزن و بگو که جرجیس
میگوید که برخیز باذن خدا چون چنین کرد گاو زنده شد و آن زن ایمان
آورد پس پادشاه گفت که اگر من این ساحر را بگذارم قوم مرا هلاک خواهد کرد
پس همه اجماع کردند بر قتل آنحضرت پس امر کرد که آنحضرت را بیرون برند و گردن
بزنند و چون آنحضرت را بیرون بردند گفت خداوندا اگر اینها بت پرستانرا
هلاک خواهی کرد از تو سؤال میکنم که [illegible] و مرا سبب [illegible]

[illegible]

شکیبائی کردانی برای ایشان بکه تقرب بجوید بسوی تو تصبر کردن نزد هر سوئی دیدنی

و چون آن الحضر را کردن زدند و برگشتند همه بکید قطعه بعذاب الهی هلاک شدند (۷)

خدا وحی نمود بسوی جبرئیل که آدم و حوا را برداشتن ببر بسوی شهر با برکت

مکه پس جبرئیل ایشان را آورد و آدم را بر صفا گذاشت و حوا را بر مروه

پس هر دو بر پا ایستادند و سرها را بلند کردند و صدا بگریه در درگاه

خدا بلند کردند و گردنها بجهت خود را بخضوع کج کردند پس ندا از جانب خدا بایشان

رسید که چرا گریه میکنید بعد از آنکه من از شما راضی شدم گفتند پروردگارا

گناه ما بگریه آورده ما را و ایما را از جوار خود بیرون کرد و از ما مخفی

شد تسبیح و تقدیس ملائکه تو و عورتهای ما بر ما ظاهر شد و گناه ما ما را

مضطر کرد به زراعت و آب و خوردن و آشامیدن و وحشت شدیدی ما را

بهم رسید است از صدائی که درمیان ما انداخته پس خداوند رحمن رحیم ایشان را

رحم کرد وحی نمود بسوی جبرئیل که منم خداوند رحمن رحیم و رحم کردم آدم و حوا را

چون شکایت کردند بسوی من پس ببر بسوی ایشان خیمه از خیمهای بهشت و

تعزیه بگو و صبر کن ایشان را بر مفارقت بهشت و جمع کن میان آدم و حوا در آن

خیمه که من رحم کردم ایشان را برای گریه ایشان و وحشت تنهائی ایشان و نصب

[illegible]

کن برای آن خیمه را برآن بلندی که در میان کوههای مکه است یعنی جای خانه
کعبه و پهلوی آن که پیشتر ملائکه بلند کرده بودند پس جبرئیل خیمه را آورد و آن
ستونها و ارکان و پهلوی کعبه بود و در آنجا برپا کرد و آدم و حوا از صفا
و حوا را از مروه فرود آورد و هر دو را در میان خیمه جا داد و عمود خیمه از یاقوت
سرخ بود پس نور و روشنی آن عمود و جمیع کوههای مکه و حوالی آنها را روشن کرد
و آن روشنی از هر طرف بقدر حرم ممتد شد پس آنها بسبب حرم محترم شد
از برای حرمت خیمه و عمود چونکه از بهشت بودند و آنها بسبب حق تعالی حصارها را
در حرم منصب گردانید ولهذا نیز در آنجا منصب گردانید و طنابهای
خیمه را که از اطراف آن کشیده بودند بقدر مسجد الحرام بود و میخهایش از شاخهای بهشت
بود و برداشت دیگر از طلای خالص بهشت بود و طنابهایش از بافتهای ارغوانها
بهشت بود پس خدا وحی کرد بجبرئیل که فرود فرستد بر خیمه هفتاد هزار ملک را که آنها
حراست نمایند از متمردان جن و مونس آدم و حوا باشند و طواف کنند بر
خیمه از برای تعظیم خیمه و کعبه پس نازل شدند ملائکه و نزد خیمه می‌بودند و آنرا
حراست مینمودند از شیاطین متمردان و عاصیان و طواف میکردند
در دور آن کعبه خانه و خیمه هر روز و هر شب چنانچه در آسمان هفتم در
بیت المعمور طواف میکردند بعد از آن بجبرئیل وحی فرمود که برو آدم
و حوا را

وحوا را از خیمه بیرون کرد و از حیاط خانه کعبه [illegible] از مکه پای

برداشت آدم و حوا گفتند که الحمد لله این غضب خداوند از آن

حکم شد در گودی جبرئیل گفت که بخشش غضب نبود ولیکن از جانب

حق کسی سؤال غیر از آن کرد

[illegible]

